



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب پانزدهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: به فرض دختری در گذشته نقاط ضعفی (چون دوست پسر) داشته، اما اکنون نادم گردیده و توبه کرده و خواهان ازدواج و زندگی سالم می‌باشد. آیا از نظر آموزه‌های اسلامی (قرآن و عترت)، می‌شود به او اعتماد کرد و با وی ازدواج نمود؟ نظر مشورتی خود را نیز بیان نمایید. ۳
- سوال ۲: بسیاری به دنبال اندک اهمالی، گرفتار و بی‌آبرو می‌شوند و بالتبع به سوی کفر کشیده می‌شوند. آیا آیه و روایتی هست که اگر کسی توبه کند، توکل نماید و بازگردد، خدا آبروی ریخته‌اش را بازگرداند؟ ۵
- سوال ۳: مگر اسلام مخالف سرکوبی غرائز و موافق تعدیل غرائز نیست، پس کسی که زمینه و توان ازدواج را ندارد چگونه غریزه‌ی خود را تعدیل کند. ۷
- سوال ۴: پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند با همه دشمنان اسلام به خوبی رفتار کنید، پس چرا در زیارت عاشورا لعن می‌کنیم؟ ۹
- سوال ۵: چه دلیلی بر اثبات برهان علیت داریم؟ چرا تسلسل باید باطل باشد؟ ۱۱
- سوال ۶: آیا خیرات ما برای مردگان، جز طلب شفاعت برای آنهاست؟ یعنی همه حق شفاعت برای مردگان را دارند؟ با توجه به حساسیت مسئله «شفاعت» لطفاً کامل توضیح دهید. ۱۳
- سوال ۷: جنّ موجودی مادی است یا غیر مادی؟ اگر مادی باشد اجنه چگونه انسان را وسوسه می‌کنند یا شیطان باعث کابوس می‌شود؟ و اگر غیرمادی‌اند چگونه بعضی ادعای دیدن آنها را دارند؟ ۱۴
- سوال ۸: آیا شعر خوانی و مداحی در رثای شهدای انقلاب و جنگ و.. ویا مسایل روز مانند بحرین و سوریه و امثال اینها در خلال مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام، جایز است؟ ۱۶
- سوال ۹: ما معتقدیم که امامان (ع) معصوم هستند. پس چرا این بزرگواران در دعاها خطاب به خدا می‌گویند: «خدایا خطاها و گناهان ما رو ببخش؟» ۱۷
- سوال ۱۰: چرا گفتید: عرب سوسمار خور - آیا این اهانت به فرهنگ آنان نمی‌باشد؟! ۱۹
- سوال ۱۱: چرا خدا و اهل بیت دعاها را آنقدر اجابت نمی‌کنند و بنده را ناامید می‌کنند تا بنده خدا، دیگر خدا را هم قبول نداشته باشد. لطفاً نگویید حتماً خیر در آن نیست یا در قیامت جبران می‌کند. ۲۱
- سوال ۱۲: آیا درست است که در جمهوری اسلامی فرصت‌های شغلی مردان به زنان اختصاص داده می‌شود، در حالی که نفقه بر عهده مرد است و بی‌کاری مردان عواقبی دارد؟ ۲۳
- سوال ۱۳: در کدام بخش و کدام صفحه انجیل به حضرت محمد (ص) بشارت داده است؟ آیا در تورات بشارت به حضرت عیسی (ع) بوده است؟ در صورت پاسخ مثبت آیا در تورات فعلی، چنین بشارتی وجود دارد؟ ۲۴
- سوال ۱۴: چرا دختران بی بند و بار و هرزه، اکثراً عاقبت به خیر می‌شوند و با همسران خوبی هم ازدواج می‌کنند و پسران هم بیشتر به این دختران تمایل دارند تا یک دختر پاکدامن؟ من سال‌هاست شاهد ازدواج اینها هستم و هنوز جوابی نیافته‌ام چرا خدا اکثر دختران بی بندوبار را عاقبت به خیر می‌کند؟ ۲۶
- سوال ۱۵: روزقمری از چه ساعت و زمانی شروع می‌شود؟ (به عنوان مثال آیاملاک زمان طلوع و غروب خورشید یا ماه است؟ یا مثلاً ساعت از ۱ دقیقه بامداد تا ۲۴)؛ خواهشمند است به طور کامل تشریح نمایید. ۲۸

سوال ۱۶: چرا با وجود عقل به دین هم نیاز داریم، جایگاه عقل و دین کجاست، آیا دین کامل کننده عقل است؟ ۲۹.....

سوال ۱۷: در سایت‌هایی به دروغ و یا راست، به «فردوسی ستیزی» برخی از علمای اسلام، از جمله علامه طهرانی (ره) اشاره رفته است، چقدر صحت دارد؟ ۳۱.....

سوال ۱۸: با چند پزشک متخصص در مورد خودارضایی صحبت کردم به اتفاق نظر گفتند خودارضایی از نظر علمی هیچ ضرری ندارد، در حالی که اسلام آن را مضر و حرام خوانده است. آنها می‌گویند: اختلالات روحی و روانی نیز فقط به خاطر احساس گناه است. ۳۳.....

سوال ۱۹: باتوجه به تقارن نوروز امسال با ایام فاطمیه (ع)، لطفاً بفرمایید نحوه عملکرد ما در خصوص این دو مناسبت عرفی و دینی به چه صورت باید باشد تا هم آداب و رسوم خوب و پسندیده نوروز رعایت شود و هم به عنوان یک فرد شیعه و دوست دار اهل بیت (علیهم السلام) حرمت ایام شهادت ام‌الأنمه (علیهم السلام) را نگه داریم؟ ۳۵.....

سوال ۲۰: بفرمائید نتیجه‌گیری‌های عقلی، استدلالات، براهین، و کلاً عقل ما تا چه مرزهایی پیش می‌رود و مثلاً جهان شمول است یا نه؟ و چرا و چگونه درست بودن یا غلط بودن استدلالات عقل را توضیح دهید. ۳۸.....

سوال ۲۱: با کسانی که به شکل علنی به مقدسات توهین و فحاشی می‌کنند چه باید کرد؟ از جمله کسانی که اساساً با دین اسلام مخالفند و به پیشوایان و فقهای اسلام بی‌حرمتی یا اهانت می‌کنند. ۴۰.....

سوال ۲۲: چرا بعضی روحانیون جوانان را تشویق به ازدواج در سن کم می‌کنند در حالی که اوضاع بیکاری و تورم کشور را می‌دانند؟ واقعاً یک جوان ۱۷-۱۸ ساله با چه پولی می‌خواهد یک زندگی را بچرخاند؟ ۴۲.....

سوال ۲۳: یکی از اهداف ازدواج تولید نسل است. کسی که بچه‌دار می‌شود یک انسان را وارد این دنیایی که پر است از شرارت انسان‌ها و پر از خصلت‌های غیر انسانی و ... است می‌کند، آیا این خودخواهی نیست؟ ۴۴.....

سوال ۲۴: در قرآن می‌فرماید: یکی از پیامدهای ازدواج، ایجاد الفت و انس بین زن و شوهر است. ولی آنچه من بعینه می‌بینم این ویژگی درباطن من نهادینه نشده. من روز اول علاقه‌ای به همسرم نداشتم و به سفارش نزدیکان اقدام به این امر کردم و اکنون بعد از ۲۰ سال نیز نه انسی به وی دارم، نه مودتی و نه رحمتی. ۴۶.....

سوال ۲۵: با توجه به اینکه رهبر این همه فدایی دارد چرا امام زمان ظهور نمی‌کند تا عدل بر قرار کند این همه فدایی رهبر قطعاً با تعدادی بیشتر فدای امام زمان هم می‌شوند، یعنی هنوز ۳۱۳ مرد پیدا نشده است؟ ۴۸.....

سوال ۲۶: چرا از نسل حضرت یوسف (ع) پیامبری مرسل نشد؟ آیا علت آن تواضع دیر هنگام در مقابل پدرش است و یا آیا علت خاص دیگری دارد؟ گاهی در محافل شبهاتی در این خصوص مطرح می‌شود. ۴۹.....

سوال ۲۷: بحث چشم برزخی تا چه حد قابل قبول است؟ با فرض قبول اینکه صاحب چشم برزخی می‌تواند با نگاه به چهره‌ی افراد خوب و بد بودنشان را تشخیص داده و چهره‌ی اخروی آنان را ببیند، آیا این با ستارالعیوبی خدا در تضاد نیست؟ ۵۰.....

سوال ۲۸: آیا تبعیضی که پدر مادر بین فرزندان خود قائل می‌شوند [چه در زمینه عاطفی، محبت کردن، رفتار، گفتار و چه در زمینه پرداخت از اموال و ارث] گناه نیست؟ ۵۲.....

سوال ۲۹: می‌خواهم قصه‌ای بنویسم که طی آن یک فرشته آسمانی با یک انسان ازدواج می‌کند! آیا با توجه به این که خلاف نظام تکوین است، اشکالی دارد؟ ۵۴.....

سوال ۳۰: علل تأخیر در ظهور چیست و آیا احادیثی در این زمینه وجود دارد؟ ۵۵.....

سوال ۱: به فرض دختری در گذشته نقاط ضعفی (چون دوست پسر) داشته، اما اکنون نادم گردیده و توبه کرده و خواهان ازدواج و زندگی سالم می‌باشد. آیا از نظر آموزه‌های اسلامی (قرآن و عترت)، می‌شود به او اعتماد کرد و با وی ازدواج نمود؟ نظر مشورتی خود را نیز بیان نمایید.

(لیسانس علوم آزمایشگاهی/بابلسر) (۲۴ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

باب توبه، باب رحمت الهی است و ملاک نیز حال فعلی افراد است.

الف - خداوند متعال نه تنها راه توبه و بازگشت را به روی همگان باز گذاشته است، بلکه وعده فرموده که همه‌ی گناهان را یک جا بر توبه‌کننده می‌بخشد و اضافه بر آن، کسانی که با توبه خود را تطهیر و پاک می‌کنند را بسیار دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»

دقت به دو آیه ذیل، بشارت و راهنما و تبیینی برای همه‌ی ما بندگان گناه‌کار می‌باشد.

در آیه اول می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه‌ی گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه‌ی گناهان را (به وسیله‌ی توبه هر چند شرك باشد) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

و در آیه دوم می‌فرماید:

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰)

ترجمه: و از پروردگارتان (درباره‌ی گذشته‌ها) آمرزش بخواهید، سپس به سوی او (با عمل‌های صالح) بازگردید، که همانا پروردگار من مهربان و دوستدار (بندگان توبه‌کار) است.

ب - وقتی خداوند سبحان، پذیرا و دوستدار تائب است و به آنها اعتماد می‌کند، بندگان خدا که خود اهل خطا و احياناً گناه هستند، نباید نسبت به یکدیگر سخت بگیرند. وقتی سیدالشهداء، امام حسین (علیه‌السلام)، پذیرای توبه‌کننده‌ای چون «حر» است و چنین به او اعتماد می‌کند که او را از ۷۲ تن می‌نماید، دیگران چگونه می‌توانند که توبه‌کننده را دوست نداشته باشند و یا به او اعتماد نکنند؟!

ج - اما، توبه نیز باید توبه باشد. نه سرخوردگی از گذشته و تجربه‌ی جدید به امید موفقیت. در هر حال چنین دختر خانمی، اگر باز هم (به امید این که ازدواج نماید) با شما یا دیگری دوست شد، معلوم می‌شود زیاد هم توبه نکرده است و شما نیز اگر با او دوست شدید، فرقی با او ندارید.

د - اما مقوله‌ی ازدواج و «کفویت» یک مقوله‌ی دیگری است. لحاظها و شرایط خودش را دارد. لذا ممکن است کسی بدون سابقه‌ی دوستی و ارتکاب به حرام، دختر مؤمنه یا پسر مؤمنی را بپسندد، اما برای او مناسب نباشد، یا حتی مناسب تشخیص دهد، اما تشخیص غلط باشد و زندگی مشترکشان با تنش مواجه گردد و چه بسا به طلاق بیانجامد.

پس صرف این که پسر یا دختری در گذشته خطایی کرده‌اند و اکنون تائب شده و به دنبال زندگی سالم هستند، شرط لازم هست اما شرط کافی نیست.

ممکن است پشیمان شده باشد، اما هنوز عواقب سوء خطای گذشته در او باقی باشد (مثل شکسته شدن قبح‌ها و حیا) - ممکن است اصلاً سابقه‌ی دوستی حرام نداشته باشد، اما خوش‌اخلاق نباشد - خوش‌اخلاق باشد، اما زیاد مقید به واجب و حرام نباشد - مقید با حلال و حرام باشد، اما ظاهرنگر و سفیه

باشد - همه‌ی ویژگی‌های خوب و از جمله محبت، ادب و احترام نسبت به والدین را داشته باشد، اما چنان وابسته باشد که پس از زندگی مشترک نیز نتواند استقلال خانه و خانواده را حفظ نماید - یا از تمامی امتیازات لازم برخوردار باشد، اما خواسته‌هایی داشته باشد که هر چند مشروع می‌باشند، اما موافق خواسته‌های مشروع طرف مقابل نباشد، [مثلاً دختر اصرار داشته باشد که حتماً شاغل شود و پسر راضی نباشد]. لذا در امر ازدواج باید ابتدا به عقل، درایت، بصیرت و دقت در انتخاب توجه نمود و سپس به احساسات، عواطف، محبت و

البته در مواردی مانند سؤال فوق، پسران توجه داشته باشند که منش و اخلاق خودشان نیز شرط است، بسیاری چنین ازدواج کردند، اما پس از دو سه ماه شروع به سرکوفت، به رخ کشیدن و تحقیر دختر نمودند. لذا اگر کسی این منش و کرامت را در خود نمی‌بیند، نباید چنین انتخابی بنماید.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲: بسیاری به دنبال اندک اهمالی، گرفتار و بی‌آبرو می‌شوند و بالتبع به سوی کفر کشیده می‌شوند. آیا آیه و روایتی هست که اگر کسی توبه کند، توکل نماید و بازگردد، خدا آبروی ریخته‌اش را بازگرداند؟ (لیسانس) (۲۷ بهمن ۱۳۹۲)

در متن سؤال آمده: مثلاً دختری سوار تاکسی قلابی شده و پس از ربایش مورد تجاوز قرار گرفته و آبرویش می‌ریزد و یا ...؛ بعد می‌بیند که مستحق چنین تنبیهی از سوی خداوند متعال نبوده است و یا می‌بیند که حداکثر گناهش این بوده که کمی موهای جلوی سرش بیرون بوده است. این بی‌آبرویی سبب ناامیدی و گرایش او به کفر می‌شود. حال اگر برگردد و توبه کند، آیا ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابلیس وقتی به خاطر تکبرش نافرمانی کرد و رانده شد، گناه عصیان خود را به گردن خداوند سبحان انداخت و گفت: «رَبِّ بِمَا أَعُوَّبْتَنِي، یعنی پروردگار من، حال که مرا گمراه کردی، من نیز چنین و چنان می‌کنم». بشر نیز وقتی نافرمانی می‌کند، دقیقاً همین موضع را می‌گیرد. همه‌ی موفقیت‌ها را از خود می‌بیند و همه‌ی شکست‌ها را به گردن خدا می‌اندازد. اگر خوب رانندگی کرد و از جاده‌ای پُر پیچ و خم به سلامت عبور کرد، به رانندگی خود می‌بالد و اگر بد رانندگی کرد و تصادف کرد، می‌گوید: «لا بد خدا این طور خواسته بود». اگر به سلامت از مهلکه عبور کرد، می‌گوید: این منم که منم و اگر به دام افتاد، می‌گوید: مستحق این تنبیه از سوی خدا نبودم.

الف - نظام خلقت قانونمند است و قوانین «علت و معلول» بر همه‌ی عناصر و افعال حاکم است. پس اگر انسان خواسته یا ناخواسته دستش را در آتش برد و سوخت، نباید بگوید: من که کار خاصی نکردم، چند سانت دستم را جلوتر بردم، پس چرا خدا مرا این چنین تنبیه نمود؟ بر همین اساس (نظام علی) ممکن است یک سوختگی عمیق بهبود یابد، اما یک سوختگی به ظاهر سطحی، بر اثر بی‌مبالاتی در معالجه یا ... عفونت کند و به قطع عضو و یا حتی هلاکت منجر گردد. اعتقادات، رفتارهای ما و آثارشان نیز چنین است.

ب - حال فرض می‌کنیم که یک دختر خانمی که به نظر خودش کار خاصی نکرده است. کمی موهایش بیرون است، شاید به تناسب این آرایش مو، لباسش هم کمی چسبیده و بدن‌نما باشد و به تناسب آرایش و لباس، راه رفتن، رفتار و گفتارش هم کمی با ناز و عشوه باشد؛ خلاصه از هر سو دلبری کرده و کارهایی که باید برای همسرش انجام دهد را برای همگان انجام می‌دهد و در نتیجه شهوت مردان را در انظار عمومی تحریک می‌کند. اگر به او متذکر شوید، می‌گوید: «وا، حالا این دو تا تار مو تحریک کرد، خب به جهنم، نگاه نکنند یا تحریک نشوند». تازه آیه هم برایتان با تفسیر به رأی می‌خواند که مگر در قرآن نیامده است که «لا اکراه فی الدین»؟

بی‌مبالاتی او به همین مقدار ختم نمی‌شود، به راحتی با همه ارتباط برقرار می‌کند، به خودش می‌بالد و سوار هر خودروی شخصی نیز می‌شود. به گمان این که خبرهای ناگوار، تذکرات قانونی، نصیحت‌ها و ... هیچ کدام به او ربطی ندارند و او را شامل نمی‌گردند. خُب، هزار بار می‌رهد، یک‌بار نیز گرفتار می‌شود. و آن وقت به زمین و آسمان پرخاش کرده و همه را مقصر و متهم می‌خواند، به غیر از خودش.

ج - در عین حال خدای ارحم‌الرحمین، امکان بلند شدن بر کسی که زمین خورده است را سلب ننموده است، راه رشد را بر سقوط کرده نبسته است و اساساً اجازه‌ی ناامیدی از رحمت و وسع‌اش را به کسی نمی‌دهد و او را با کرامت و مهربانی ندا کرده و می‌فرماید: ای بنده‌ی من، هر چقدر هم در حد خودت ظلم کردی باز ناامید نشو، برگرد، من همه‌ی گناهانت را یک جا می‌بخشم و تو را مورد لطف و رحمت ویژه‌ی خود قرار می‌دهم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا مأیوس نشوید. همانا خداوند، همه‌ی گناهان را [به وسیله‌ی توبه و استغفار] می‌آمرزد، که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.

بی‌تردید گناهی بزرگ‌تر و ظلمی بیشتر از «شُرک» نیست، وقتی مشرک نیز اگر توبه کند و موحد شود، نه تنها بخشوده شده، بلکه مورد بخشش، لطف و رحمت الهی قرار می‌گیرد، تکلیف گناهان کمتر از شرک، روشن است.

د - اما در خصوص عزّت و آبروی ریخته شده و بازگردانده شدن آن، دقت شود که فرمود: همه‌ی عزّت مال خداست، لذا نه کسی می‌تواند به انسان عزّت دهد و نه کسی می‌تواند عزّت انسان را ضایع کند، مگر این که انسان خودش نخواهد عزّت خداداد را حفظ نماید.

خداوند متعال انسان را متذکر می‌گردد که هر معصیتی که می‌کند و از جمله تأسی به کفار، تشبّه به آنان، تبعیت از آنان و پذیرفتن بزرگی آنان و دوستی با آنان، به خاطر آن است که در جامعه از عزّت بیشتری برخوردار باشد، در حالی که اولاً آنها خودشان نیز عزیز نیستند و ثانیاً همه‌ی عزّت از آن خداست:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (النساء، ۱۳۹)

ترجمه: همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و یاور و دوست خود می‌گیرند آیا در نزد آنان عزّت و عظمت می‌طلبند؟ پس (بدانند که) بی‌تردید همه‌ی عزت از آن خداست.

از این رو، کسی که توبه و استغفار می‌نماید، کسی که رو به خداوند سبحان می‌کند، کسی که خود را از بندگی طواغیت و نفس می‌رهاند و او را بندگی می‌کند، کسی که به او توکل می‌کند و ...، باید بداند که نزد او «عزیز» شده است و خداوند متعال به او عزّت و کمال می‌بخشد.

ما انسان‌ها از یک سو علم نداریم و از سوی دیگر عجز و نگران و ترسان هستیم، راه‌کارهایمان محدود است و با اولین مصیبت، به جزع و فزع می‌افتیم، اما خداوند علیم، غنی و قادر است و هیچ محدودیتی ندارد و بندگان خود را در دنیا و آخرت عزیز می‌گرداند.

سوال ۲: مگر اسلام مخالف سرکوبی غرائز و موافق تعدیل غرائز نیست، پس کسی که زمینه و توان ازدواج را ندارد چگونه غریزه خود را تعدیل کند. (دانشجوی تربیت معلم/شهرکرد) (۲۷ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌گونه که مرفوم نمودید، اسلام به شدت مخالف ریاضت‌های غیرشرعی و سرکوب غرایز می‌باشد و به جدّ امر به تعدیل دارد و تعدیل نیز (از ریشه‌ی عدل) به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خودش می‌باشد.

الف - بدیهی است که اگر قرار بود غریزه‌ای در انسان سرکوب گردد، خداوند متعال و حکیم اصلاً آن را در انسان قرار نمی‌داد. پس انواع غرایز و شهوات (میل‌ها)، از جمله خوردن، خوابیدن، پوشیدن، مسکن، جماع (یا همان غریزه‌ی جنسی)، اشتغال، توانگری مادی و ...، لازمه‌ی وجود و زندگی و اسباب رشد به سوی کمال می‌باشند. منتهی فرمود که تمامی غرایز و قوای مادی و معنوی انسان، باید تحت کنترل و اداره‌ی خودش باشد. فرمود من خودم حب این شهوات را برای انسان زینت دادم، اما انسان عاقل باید بداند که هدف خداست و بازگشت به سوی اوست و این وسایل هدف نیستند که همه چیز در راه رسیدن به آنها قربانی گردد. لذا باید از وسایل درست استفاده کند تا سالم به هدف برسد:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتَّبْنِينِ وَالْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (العمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتهیات (خواستنی‌ها و نیازهای دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آن که اینها وسیله‌ی برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

ب - حکم و تأکید اسلام بر «تعدیل» که مطابق حکم عقل، فطرت و علم می‌باشد، بسیار روشن است. لذا کنترل تمامی قوا ضروری می‌باشد و دین برای شناخت چگونگی این کنترل مبتنی بر عقل، وحی، فطرت، الهام و علم آمده است تا هیچ خلاء یا شک و شبهه‌ای باقی نماند.

لذا فرمود: شهوت و غریزه‌ی خوردن داری؛ اگر چه هر خوراک لذیذی را تناول کنی، از طعم آن لذت می‌بری و معده نیز پر می‌شود، اما دقت کن که اولاً تو حیوان نیستی بلکه انسانی، ثانیاً تو یک مجموعه‌ی به هم پیچیده و مرتبط هستی، لذا اگر خوراک ناسالم، لقمه‌ی حرام، مال یتیم و حق‌الناس را بخوری، جسم، روان و روح به هم می‌ریزد.

فرمود: باید کسب و معاش داشته باشی، غنا و توانگری نیز خودش شهوتی است؛ یا میل به شهرت داری؛ اینها که بد نیست، اما اگر دزدی کنی، ربا بخوری، نزول کنی، ظلم نمایی و ...، این مال و ثروت و شهرت گذرایی که به دست می‌آوری، نه تنها تو را غنی نمی‌کند، بلکه به هلاکت نیز می‌اندازد.

همین‌طور فرمود: شهوت جنسی داری و باید از راه درست ارضا گردد. لذا اگر چه ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری مانند: خودارضایی، زنا، لواط (هم‌جنس‌بازی)، وطی حیوان و ...، سبب ارضای موقت تو می‌گردد، اما مصائب شخصی و اجتماعی بسیاری را بر جسم، اخلاق، روان، روح خودت و دیگران تحمیل کرده و سلامت، نظم و امنیت اجتماعی را نیز بر هم می‌زند.

از این رو برای رفع هر نیاز و ارضای هر نوع غریزه و شهوتی، راه‌کارهای درست و صحیح آن را تبیین نمود، تا ضمن لذت، موجب رفع نیاز و رشد و کمال نیز بشوند. (احکام)

ج - اما باید توجه داشت که حیات و وجود انسان یک مجموعه‌ی در هم پیچیده و مرتبط است، لذا احکام الهی نیز مستقل از یکدیگر و مجزا نمی‌باشند. مثلاً کسی نمی‌تواند بگوید که من هم نماز می‌خوانم و هم ربا می‌خورم، هر کدام جای خودش! خیر؛ بلکه آن ربا، این نماز را ضایع می‌کند.

حال ما با دست خود تمامی حلقه‌های زنجیره را از هم جدا می‌کنیم، بعد از اسلام می‌پرسیم که حالا چه کنیم؟!

مثل این است که بگوئیم: عقل، شرع و علم ثابت کرده است که انسان باید هوای تمیز و سالم تنفس نماید، اما ما هوای شهر خود را کاملاً آلوده می‌کنیم، حالا چگونه هوای سالم تنفس کنیم؟ اسلام چه می‌گوید؟ حکم عقل چیست؟

ما در امور متفاوت، تمامی راه‌ها را به روی خود می‌بندیم و بعد از اسلام سؤال می‌کنیم که «پس حالا چه کنیم؟»

به حضرت امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) گفتند: شما می‌گوئید که رزق دست خداست و از هر طریقی آن را به بنده و مرزوق خود می‌رساند؛ حال اگر یکی را در داخل اتاقی که هیچ منفذی ندارد زندانی کنند، روزی او از کجا می‌رسد؟ فرمود: از همان‌جایی که مرگش می‌رسد.

حال این قصه‌ی ماست.

*- فرمود: نوجوانان خود را زود به تزویج یکدیگر درآورید؛ گفتیم: خیر اصلاً به صلاح نیست و سن ازدواج به سی سال رسید.

*- فرمود: دختران نیاز روحی، روانی و جسمی خاصی دارند، لذا زودتر ازدواج کنند؛ گفتیم: این حرف‌ها مال گذشته است، اکنون باید اول دیپلم بگیرد، بعد اگر دانشگاه رفت، تا کارشناسی و ارشد و دکترا صبر کند و اگر دانشگاه نرفت، شاغل شود و بعد به فکر ازدواج بیافتد.

*- فرمود: مهریه را سبک بگیرید؛ گفتیم: این که اصلاً منطقی نیست، مهریه تضمین آینده‌ی دختر است.

*- فرمود: مراسم را سبک برگزار نمایید؛ گفتیم: این چه حرفی است، آبروی آدم می‌رود. باید هزینه‌های تهیه‌ی جهیزیه‌ی کلان، لباس و آرایش عروس، تالار آن چنانی، گل‌آرایی ماشین عروس، حلقه و انگشتری نگین دار، سرویس جواهرات و ... همه در نظر گرفته شود.

*- فرمود: دختران جوان و خانم‌های محترمه! خود را مانند اعراب جاهلیت زینت نکنید و در کوچه و خیابان جلب نظر و تحریک نامحرم یا عموم را ننمایید؛ گفتیم: پس مُد روز چه می‌شود؟ ادای روشن‌فکری و غرب‌زدگی چه می‌شود؟ لذت جلب نظر و هلاک کردن دیگران را چه کنیم؟

*- فرمود: ای مردان و ای زنان، نگاه به نامحرم نکنید، به قصد ریه (شهوت‌آلود) به هر منظری خیره نشوید و هیزی نکنید؛ گفتیم: ای بابا، این که دیگر کم هزینه‌ترین تفریح است. آنها خودشان را زینت داده و دلربایی می‌کنند، ما نیز نگاه کرده و تحریک می‌شویم. (و بالتبع به خودارضایی یا زنا می‌افتیم).

خلاصه همه‌ی زنجیره‌های ازدواج (دائم یا موقت) که راه سالم و صحیح ارضای غرایز می‌باشد را تکه تکه می‌کنیم، بعد می‌گوئیم: حالا ما شرایط ازدواج را نداریم، پس با گزینه چه کنیم؟ مگر اسلام نگفته است که ... ؟

د - برخی گمان دارند که با بستن راه‌های حلال، می‌توانند حرام را حلال کنند. می‌پرسی: چرا نزول کردی؟ می‌گوید: دیگر هیچ چاره‌ای نداشتم! چرا دوست دختر یا پسر گرفتی و یا به زنا و استمنا آلوده شدی؟ می‌گوید: شرایط ازدواج نداشتم و گزینه فشار آورده بود ... و گمان می‌کند که با این توجیه، حرام خدا حلال شده و آثار و عواقب سوء معصیت نیز از بین می‌رود!

اما اگر هوا مه‌آلود بود و انسان نتوانست جاده را تشخیص دهد، به او نمی‌گویند: حال که راه را نمی‌بینی و نمی‌توانی از جاده بروی، اشکالی ندارد، این بار را به دره سقوط کن، تا ان‌شاءالله فرجی برسد. بلکه می‌گویند: یا برو خودت و وسایل نقلیه‌ات را مجهز کن و یا صبر کن تا هوا صاف شود و جلوی پایت را ببینی.

پس لازم است که ابتدا جوانان، انقلابی در سبک زندگی و به ویژه ازدواج راه بیاندازند. اصرار به ازدواج در جوانی و به هنگام داشته باشند، سنت‌های غلط دیکته و تحمیل شده را بشکنند، خودشان خواهان ازدواج راحت و سبک باشند و این معنا را به خانواده تفهیم نمایند، به جای احکام غرب و شرق و تقلید از اروپا یا ترکیه و هندوستان و سنت‌های عربی ... از احکام الهی تبعیت نمایند، تا همه‌ی این مشکلات به سرعتی باور نکردنی، مرتفع گردد.

سوال ۴: پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند با همه دشمنان اسلام به خوبی رفتار کنید، پس چرا در زیارت عاشورا لعن می‌کنیم؟ (۲۸ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جمله را به این گونه مطرح کرده‌اند تا زیارت عاشورا را زیر سؤال ببرند؛ وگرنه اگر به کارشان بیاید، می‌گویند: اسلام دین خشنی است که دستور جهاد، جنگ و سخت‌گیری با کفار و ظالمین را داده است و اگر به کارشان بیاید، می‌گویند، اسلام دین رحمت است، پس چرا باید به کفار سخت گرفت؟

در مورد زیارت عاشورا و «لعن» پیش از این مطالب بسیاری درج شده است و شرح داده شده که اولاً «لعن» دشنام نیست، بلکه اعلام مواضع است. لعنت یعنی دور دانستن از رحمت الهی و باید مشخص باشد که «مؤمن» بصیرت دارد یا خیر؟ دوست و دشمن شناس هست یا خیر؟ و آیا می‌داند که چه اشخاص یا گروه‌هایی ظلّ رحمت الهی هستند و کدامین نیستند؟

اما در مورد بخش اول سؤال نسبت به فرموده‌ی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، دقت شود که کلاً صورت مسئله غلط است و یا دست کم نادرست تفسیر شده است.

الف - پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) هیچ امر، دستور و سیره‌ای نداشته‌اند که مغایر و مخالف وحی الهی باشد و خداوند متعال نیز در قرآن کریم دستور به شدت نسبت به کفار و دشمنان داده است و اساساً یکی از ویژگی‌های امت راستین ایشان همین است، چنانچه فرمود:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [ص] پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سخت‌گیرند و با یکدیگر مهربان؛ آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنهاست؛ این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

و همچنین به صراحت به پیامبرش دستور داده است که به دشمنان اسلام و مسلمین، که کفار و ظالمین هستند، سخت بگیرد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيُنْسِ الْمَصِيرُ» (التوبة، ۷۳)

ترجمه: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرانجامی است.

ب - دقت شود که خداوند متعال هیچ گاه و در هیچ دینی به بندگانش نفرموده است که اگر گروهی ظالم و ستمگر، کافر و منافق و آدم‌کش و ...، با شما دشمنی کردند، شما باید آنها را به نهار و شام دعوت کنید و با دسته گل و شیرینی به استقبالشان بروید. هیچ عقل سلیمی نیز چنین حکمی نمی‌کند و اگر کسی چنین نماید، نشانه‌ی حماقت اوست، نه به اصطلاح اخلاق و عطوفت او.

این که می‌بینید در مسیحیت به نام عیسی مسیح (علیه‌السلام) گفته می‌شود که اگر این طرف صورت را زدند، آن طرف را بیاور تا بزنند، تحریف و دروغی است که ستمگران در میان مسیحیان رواج دادند تا روح مبارزه را به نام دین در آنان بکشند و کسی با آنها مقابله ننماید. از خودشان پرسید: اگر حضرت مسیح (علیه‌السلام)

چنین رفتاری داشتند، پس چرا قصد کردند که او را به صلیب کشیده و به قتل برسانند؟ مگر چه مزاحمتی برای کفار و ظالمین ایجاد کرده بود؟!

ج - خوب رفتار کردن نیز تعریف دارد. یک جا رفتار خوب، گذشت است، جای دیگر ایستادگی است و جای دیگر قصاص است و جای دیگر صلح و جای دیگر جنگ. و البته که خداوند متعال در آیات کریمه و نیز پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در اوامر و نیز سلوک خود، به همه دستور داده‌اند که ظلم و تعدی نکنید، حتی به ظالم و یا دشمن. اما معنایش این نیست که اصلاً دشمن شناس نباشید و یا اگر کسی یا حکومتی یا جریانی علناً به شما ظلم کرد، شما لبخند بزنید و اسمش را اخلاق خوب بگذارید.

مرتبط:

مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟

مراد از لعن اولی تا چهارمی در زیارت عاشورا چه کسانی هستند؟ آیا لعن آنها سبب تشدید اختلافات شیعه و سنی نمی‌شود؟

چرا به رغم این که قرآن ما را از سبّ و لعن کفار برحذر می‌دارد، در زیارت عاشورا شاهد لعن و نفرین هستیم؟

www.x-shobhe.com

سوال ۵: چه دلیلی بر اثبات برهان علیت داریم؟ چرا تسلسل باید باطل باشد؟

(دانشجوی مهندسی صنایع/تهران) (۲۹ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قانون یا اصل «علیت»، یکی از بدیهیات اولیه‌ی عقلی است. لذا گفته‌اند چنان برای عقل بدیهی است که نیازی به اثبات ندارد. چنانچه حتی دلیل آوردن برای اثبات اصل علیت، خودش گواه بر بدیهی بودن آن است، چرا که ذکر دلیل یا دلایل در اثبات یا نفی، خودش بر اساس برهان علیت می‌باشد. برای اثبات، متوسل به اصل علیت شده و می‌گوید: این اصل، معلول این علت و یا این علت، دلیل این معلول می‌باشد.

علیت، اصلی است که در مقوله‌ی «وجود» بحث می‌کند. علیت می‌گوید: وجود یا خودش هستی محض و کمال محض است و در نتیجه نقضی در او نیست که اکمالش (پیدایش آنچه نیست) نیاز به غیر داشته باشد (واجب الوجود)، و یا چنین نیست، بلکه امکان «عدم و وجود» آن مساوی است، پس پدید آمدنش، حتماً علتی دارد که سبب پیدایش آن شده است (ممکن الوجود).

همین اصل بدیهی عقلی است که نه تنها سبب اکتشافات علمی می‌گردد، بلکه سبب هر فعل و کاری است.

به عنوان مثال: حتی اگر یک انسان عوام در اعصار قدیم، نیاز به شکار پیدا می‌کرد، سر چوب یا سنگی را تیز می‌کرد و نیزه‌ای می‌ساخت و به سوی شکار پرتاب می‌کرد، یا اگر نیاز به گرما و حرارت یا روشنایی داشت، آتشی برمی‌افروخت، چرا که بر اساس همین اصل بدیهی عقلی، می‌دانست نه حیوان به خودی خود شکار می‌شود، نه سر نیزه بدون پرتاب به حرکت در می‌آید، نه هوا یا آب به خودی خود گرم می‌شود، پس پدید آمدن هر چیزی علتی می‌خواهد.

چنانچه شما وقتی خواستید همین سؤال را مرقوم و ارسال نمایید، به سراغ علل مختلف پدیده‌های متفاوت رفتید، مثل تصور ذهنی سؤال، ادبیات فارسی، جمله‌سازی، کی‌برد، مانیتور، اینترنت و ...، یعنی می‌دانید که تا سلسله علل فراهم نگردد، معلول مورد نظر «بیان و انتقال سؤال» نیز پدید نمی‌آید.

پس هر پدیده‌ای معلول است و علتی دارد. همان علت خودش یک پدیده است و علت دیگری دارد، و ...

دور و دلیل ابطال آن:

دور یعنی وجود دو چیز با واسطه یا بی‌واسطه، متوقف بر یکدیگر باشد. به عنوان مثال اگر کسی بگوید: من در صورتی این شهر را خواهم شناخت که آن شهر را شناخته باشم و در صورتی آن شهر را خواهم شناخت که این شهر را شناخته باشم، می‌شود «دور» و در نتیجه هیچ یک را نخواهد شناخت. اگر گفته شود: «الف» در صورتی پدید می‌آید که «ب» پدید آمده باشد و «ب» نیز در صورتی پدید می‌آید که «الف» پدید آمده باشد، می‌شود «دور» و بدیهی است که هیچ یک پدید نخواهند آمد. چرا که تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید و تقدم هر چیزی بر خودش، محال و غیر ممکن است، لذا «دور» به حکم عقل باطل است.

به بیان ساده و روشن؛ وجه بطلان دور این است که وجود و تحقق هر کدام، مشروط به دیگری است. و چون شرط هیچ کدام تحقق قبلی ندارد، پس نتیجه‌ی چنین اشتراطی این می‌شود که هیچ کدام محقق نگردند.

تسلسل و دلیل ابطال آن:

اما تسلسل، یعنی پشت سر هم بودن. یعنی بگویند: بله، سلسله‌ی علت و معلول در پدیده‌های عالم وجود دارد، اما غیرمتناهی است و نقطه‌ی پایانی برای این سلسله علل متصور نمی‌گردد و وجود ندارد.

تسلسل نیز به حکم عقل ابطال می‌گردد، چرا که لازم می‌آید در نهایت تمامی حلقه‌های این سلسله معلول باشند. اگر گفته شود که یک حلقه‌ی آخری تصور می‌کنیم، پس دیگر تسلسل نیست و اگر بگویند

هیچ حلقه‌ی آخری تصور نمی‌کنیم، همه‌ی حلقات در ذات خود معلول هستند. لذا باید ختم به علتی گردد که او دیگر ذاتاً معلول غیر نباشد. لذا به آن، علت العلل یا علت غایی یا علت تامه گفته می‌شود که سلسله‌ی علت و معلول‌ها به او ختم می‌گردند.

اگر چه در مثال نقص است، ولی شما به هر امری که نگاه کنید، همین طور است. به دنبال فراهم نمودن علل می‌روید تا معلول مورد نظر حاصل گردد و اگر قرار باشد این سلسله ختمی نداشته باشد، هیچ گاه هیچ منظوری حاصل نمی‌گردد.

به تعبیر فلسفی: «تسلسل از آن جهت باطل است که چون وجود معلول، وجودی وابسته، نیازمند و غیر قائم به ذات خود؛ یعنی ممکن‌الوجود و وجود رابط است؛ بنابراین، هر گاه فرض کنیم چنین موجوداتی در حد بی‌نهایت وجود دارند، لازم می‌آید که بی‌نهایت وجود وابسته و قائم به غیر و رابط داشته باشیم، بی آن که آن غیر و آن وجود مستقل که تکیه‌گاه این وجودهای وابسته و رابط است، موجود باشد، و این محال است.» (استاد دینانی، قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۶۰)

یا به تعبیر دیگری گفته می‌شود: همه چیز «ممکن‌الوجود» است، یعنی نسبتش به عدم و وجود برابر است، لذا پیدایش آن علتی بیرونی می‌خواهد، چرا که هستی عین ذاتش نیست؛ در نتیجه این سلسله باید ختم شود به «وجودی» که هستی‌اش عین ذاتش باشد و نیاز به غیر نداشته باشد تا سبب پدید آمدنش گردد، او می‌شود «واجب‌الوجود».

البته بحث «وجود» و اقسام آن (ممکن‌الوجود و واجب‌الوجود) و بالتبع برهان علیت و ابطال دور و تسلسل، از مباحث بسیار گسترده‌ی حکمت (فلسفه) است که در این مختصر به صورت اجمال اشاره شد.

سوال ۶: آیا خیرات ما برای مردگان، جز طلب شفاعت برای آنهاست؟ یعنی همه حق شفاعت برای مردگان را دارند؟ با توجه به حساسیت مسئله «شفاعت» لطفاً کامل توضیح دهید. (ارشد الکترونیک/تهران) (۳۰ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش‌تر مباحث مشروحی در مورد «شفاعت» درج گردیده است، که لازم است مورد مطالعه قرار گیرد (لینک). چرا که لازم است ابتدا معنای شفاعت را آن‌طور که هست بدانیم و سپس در مورد موضوعات مربوط به آن تحقیق نماییم. در این پاسخ نیز به طور اختصار بیان می‌گردد که «شفاعت» از مادهی «ش - ف - ع» به معنای جفت شدن با غیر برای رسیدن به مقصودی معین است که در مقابل کلمه‌ی (و تر - تک) به کار می‌رود.

شفاعت اختصاص به اسلام، تشیع و قیامت ندارد، بلکه مسئله‌ای عمومی، همگانی و همیشگی است. وقتی کسی می‌خواهد کاری انجام دهد یا به مقصودی برسد، اما به تنهایی قادر به آن نیست، با نیروی دیگری جفت می‌شود و یا به اصطلاح نیروی خود را با آن نیرو گره می‌زند، تا رفع نقص گردد و به کمالی که هدف است دست یابد.

از این رو، چون انسان تماماً نقص و فقر است، به تنهایی از عهده‌ی هیچ کاری بر نمی‌آید، لذا تمامی انسان‌ها [چه قبول داشته باشند و چه نداشته باشند - چه بدانند و یا چه ندانند]، دائماً در حال شفاعت کردن و شفاعت شدن هستند. منتهی این شفاعت در مسائل عمومی، اجتماعی و حکومتی بیشتر نمود پیدا می‌کند.

بنابراین، وقتی انسان می‌خواهد به خیری (کمالی) دست یابد و یا ضرری (شر و نقصی) را از خود دفع نماید و ابزار یا ظرفیت [قابلیت] آن را ندارد، متوسل به شفیع می‌گردد.

به تعبیری دیگر: کار شفیع جبران نقص «قابل» و رساندن او به حد نصاب «قبول» برای رسیدن به هدف می‌باشد. این اقتضای قوانین عقلی است که اگر کسی نصاب لازم برای دست‌یابی به کمالی را نداشته، با استمداد از وسایط یا وسایل، قابلیت خود را به حد نصاب لازم برساند.

الف - منتهی باید دقت نمود که اولاً وسیله و شفیع باید متناسب با هدف باشد و ثانیاً (بالتبع) همیشه هدف است که بیانگر و معرف وسیله و شفیع می‌باشد.

به عنوان مثال: کسی نمی‌تواند بگوید من کمی خوراک تناول می‌کنم تا به پشت بام برسم، قهراً باید از نردبان، پلکان یا آسانسور یا وسیله‌ای متناسب استفاده کند یا حتی ممکن است از شخصی بخواهد که نیرویش به او اضافه کند، تا به پشت بام برسد. و یا اگر برای استخدام یا اعطای تسهیلاتی معرف یا ضامنی خواستند، متقاضی نمی‌تواند هر کسی که خودش دلش خواست نزد استخدام‌کننده یا اعطاکننده‌ی تسهیلات برود. بلکه او خودش مشخصات و ویژگی‌ها و دارایی‌هایی را برای معرف و ضامن تعریف کرده است که حتماً باید در فرد انتخاب شده باشد.

ب - از این رو، همگان شفاعت می‌کنند و همگان نیز شفاعت می‌شوند، اما برای شفاعت نزد خداوند متعال، باید توجه داشت که او چه چیزی را یا چه کسانی را به عنوان وسیله‌ی قرب قبول دارد که به مؤمنین فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویید. (المائدة، ۳۵)» و آنها که اجازه دارند نزد او شفاعت کنند، کیانند؟ چنانچه فرمود: بدون اذن و اجازه‌اش، شفاعتی مقبول نیست و صورت نمی‌گیرد: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - کیست آن که جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟ (البقره، ۲۵۵)»

ج - پس هر چیزی می‌تواند وسیله باشد و همگان نیز شفاعت می‌کنند، اما مهم این است که خداوند متعال کدام وسیله را برای قرب به خودش تعیین نموده و کدام شفاعت را می‌پذیرد؟

نماز، روزه، تلاوت قرآن کریم و جهاد در عرصه‌های متفاوت، خیرات و کار نیک و ...، به امر او و برای او، همه وسیله‌ی قرب به کمال هستند. مؤمنین، پدر و مادر، فرزند، همسایگان، شهیدان و اولیای الهی که در رأس همه‌ی آنها معصومین (علیهم‌السلام) قرار دارند، همه شفاعت می‌کنند.

ح - پس اگر کسی برای درگذشته‌ی خود، به امر خدا و برای رضای خدا، کار نیکی انجام داد و خیرات و میراثی فرستاد، خودش به واسطه‌ی کار نیکش، نزد حق تعالی شفاعت می‌کند.

سوال ۷: جنّ موجودی مادی است یا غیر مادی؟ اگر مادی باشد اجنه چگونه انسان را وسوسه می‌کنند یا شیطان باعث کابوس می‌شود؟ و اگر غیرمادی‌اند چگونه بعضی ادعای دیدن آنها را دارند؟

(دانشجو/تهران) (۲ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای وسوسه کردن، الزامی نیست که حتماً وسوسه‌گر غیرمادی باشد. حتی یک دیوار یا یک عکس یا یک انسان هم می‌تواند وسوسه‌گر باشد. [توضیح داده خواهد شد].

الف - انسان از یک سو بُعد مادی (جسم و لوازم حیات جسمانی) دارد و از سوی دیگر بُعد روحانی و ملکوتی دارد. شیطان نیز مانند انسان، هم بعد مادی دارد و هم غیرمادی.

جسم انسان از خاک (سپس نطفه) خلق شده است و روح او از عالم امر، یا از عالم ملکوت است، جسم جن نیز از آتش خلق شده است و روحش مادی نیست.

ب - خداوند متعال برای نیازهای مادی انسان، نفس را قرار داده است و برای کنترل این قوا از دورن، «عقل» که غیرمادی است را قرار داده است. لذا فرمود: «عقل پیامبر درونی شماست».

پس بسیاری از تحریک‌های نفسانی، از دورن خود انسان می‌باشد. لذا وسوسه از ناحیه «نفس» وارد می‌شود و الهام و وحی از ناحیه «عقل - قلب».

ج - همچنین چون انسان با عالم بیرون از خود مرتبط است، تأثیرگذار و متأثر است، جن (شیطان) از بیرون وسوسه می‌کند و پیامبران الهی (علیهم‌السلام) نیز از بیرون «وحی» را منتقل می‌کنند.

د - در واقع آنچه در انسان حادث می‌شود، در درون خود اوست. از بیرون فقط «دعوت» صورت می‌گیرد که یا به حق (روحانیت و ملکوت) است و یا به باطل (نفسانیت و حیوانیت).

ه - از این رو نه دعوت‌کننده‌ی به حق بیرونی که انبیا و اولیای الهی باشند، تسلطی بر انسان دارند که او را هدایت کنند؛ چنانچه فرمود: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده‌ای * تو بر آنها مسلط نیستی. (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)» - و نه دعوت‌کننده‌ی به باطل بیرونی که ابلیس و سایر شیطان‌ها از نوع انسان یا جنّ می‌باشند، بر انسان تسلطی دارند که منحرف کنند؛ بلکه این خود انسان است که با اختیار خودش «ولایت» هر کدام از آنها را که خواست می‌پذیرد و این سلطه را ایجاد می‌نماید، چنان چه در مورد سلطه‌ی شیطان فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (جز القاء وسوسه) تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند و بر کسانی است که به خدا شریک می‌ورزند.

و - پس دعوت درونی و بیرونی به شکل وحی یا الهام و ... برای هدایت به سوی حق که عقلانی است وجود دارد و دعوت درونی و بیرونی به شکل وسوسه، که نفسانی است نیز برای ایجاد انحراف وجود دارد.

یک حیوان یا یک شیء و آنچه در زمین و آسمان‌هاست نیز می‌تواند راهنمای به سوی حق باشد، به شرط آن که انسان عالمانه و عاقلانه به آن نگاه کند، چنانچه فرمود:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ...» (الغاشیه، ۱۷ تا ۲۰)

ترجمه: آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده * و به آسمان که چگونه برافراشته شده * و به کوه‌ها که چگونه نهاده شده و استوار گشته * و به این زمین که چگونه گسترده و هموار گردیده

همین طور هر شخص یا شیء خارجی نیز می‌تواند وسوسه‌گر نفس باشد؛ چنان چه مکرر فرمود: مال، اولاد، ثروت و ...، همه متاع دنیا و ابزار زندگی هستند، لذا سبب گمراهی شما نشوند.

ز - پس برای وسوسه کردن نیازی نیست که جن خلقت مادی نداشته باشد. و چون خلقتش مادی است، دیدنش نیز در شرایطی بعید نیست. هر چند که انسان نیز محدود به قوای مادی نیست و چه بسیاری از حقایق غیرمادی عالم هستی را نیز با چشم غیرمادی خود (عقل، قلب و روح) می‌بیند.

*** -** کابوس نیز یک اختلال روانی در دوران انسان می‌باشد که الزامی ندارد حتماً از ناحیه‌ی جن یا شیاطین باشد. ممکن است انسان از چیزی وحشت کند و همان سبب گردد که در خواب یا بیداری، کابوس ببیند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۸: آیا شعر خوانی و مداحی در رثای شهدای انقلاب و جنگ و.. ویا مسایل روز مانند بحرن و سوریه و امثال اینها در خلال مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام. جایز است؟ (۲ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یک انسان موحد، مسلمان و به ویژه اهل ولایت، باید علیم، هوشیار و بصیر باشد و بفهمد که چه می‌گوید و چه می‌کند؟ وگرنه اگر متوجه نباشد، نمازش نیز فایده‌ی چندانی به او نمی‌رساند، چه رسد به عزاداری به اشکال مختلف و از جمله روضه‌خوانی و سینه‌زنی. چنانچه پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام مکرر فرموده‌اند که زیادتى نماز، ملاک دینداری نمی‌باشد، چرا که بسیاری از روی عادت نماز می‌خوانند.

عزاداری در مصیبت‌ها و سوگ سیدالشهداء، اباعبدالله‌الحسین و سایر معصومین علیهم‌السلام، یک سنت و عادت نیست و نباید باشد، بلکه ضمن زنده نگه‌داشتن خط این نهضت، انتخاب جهت و اعلام مواضع می‌باشد و از حکمت‌ها و آثار بسیاری برخوردار است (لینک) و به همین دلیل بسیار مورد غضب مخالفان نیز واقع شده است.

اگر مسلمان بخواهد فقط راجع به حادثه‌ای در چندین قرن گذشته موضع‌گیری کند، فقط احساسات نشان داده است و زیاد بویی از تعقل و تفکر در آن وجود ندارد و اثر خاصی نیز نخواهد داشت. چرا که احساسات زودگذر هستند و توجهات با احساسی دیگر، به سوی دیگر منعطف می‌گردد، اما حکم عقل ثابت است.

از این رو، مسلمان اهل ولایت، با عزاداری آن سمت و سو و آن خط را در خود و جامعه زنده می‌کند، لذا باید به مصداق امروزی‌اش توجه داشته باشد، وگرنه خود را فریب داده است.

پس ذکر مصادیق امروزی از حکومت‌های کفر و استکبار و نیز ظلم و جورهای آنان بر ملل مظلوم و به ویژه مسلمانان، نه تنها جایز، بلکه «واجب» است، به ویژه در مراسمی که برای زنده نگه‌داشتن و تداوم این جناح‌بندی‌ها (جنود رحمانی و جنود شیطنی) بر پا می‌شود.

به چند فراز کوتاه از سخنان شهید آیت‌الله مطهری^(ه)، که مؤمنی اسلام‌شناس و فقیه بودند و قطعاً آن نهضت و نیز ضروریات امروز در عزاداری‌ها را خوب می‌شناختند توجه نمایید. این سخنرانی در اسفند سال ۱۳۴۸ ایراد شد و منجر به دستگیری ایشان از سوی ساواک گردید:

«* اگر پیغمبر اسلام زنده می‌بود امروز چه می‌کرد؟ درباره‌ی چه مسئله‌ای می‌اندیشید؟ والله و بالله قسم می‌خورم که پیغمبر اکرم در قبر مقدسش امروز از یهود می‌لرزد. این يك مسئله‌ی دو دو تا چهار تاست. اگر کسی نگوید، گناه کرده است من اگر نگویم والله مرتکب گناه شده‌ام، و هر خطیب و واعظی اگر نگوید مرتکب گناه شده است.»

***- والله و بالله ما در برابر این قضیه (فلسطین و جنایات رژیم غاصب اسرائیل و صهیونیسم بین‌الملل) مسئولیم. به خدا قسم مسئولیت داریم. به خدا قسم ما غافل هستیم. والله قضیه‌ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است .**

***- اگر حسین بن علی بود می‌گفت اگر می‌خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشه دایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مُرد، شمر امروز را بشناس. امروز باید در و دیوار این شهر با شعار فلسطین تکان بخورد.»**

سوال ۹: ما معتقدیم که امامان (ع) معصوم هستند. پس چرا این بزرگواران در دعاها خطاب به خدا می‌گویند: «خدایا خطاها و گناهان ما رو ببخش؟» (بزشکی) (ه اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی بسیار مهم باید توجه شود:

الف - در دعاهایی که واژه‌ی «ذنب - جمع ذنوب» به کار رفته، دقت شود که «ذنب» الزاماً گناه نیست، بلکه هر چیزی است که به انسان بچسبد. مانند تهمت، افترا، شایعه، تحقیر...؛ و البته گناه نیز از آن جهت که به انسان می‌چسبد و جز با توبه، رحمت و مغفرت الهی یا عذاب پاک و برطرف نمی‌شود نیز ذنب است.

در ابتدای سوره‌ی فتح می‌خوانیم که خداوند متعال به پیامبر اکرمش (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید که فتح مکه را به تو می‌دهیم تا «ذنوب» گذشته و آینده‌ی تو مورد مغفرت قرار گیرد. در حالی که می‌دانیم اولاً ایشان حد اعلای عصمت بودند، ثانیاً خدا از پیش گناه آینده را نمی‌بخشد و ثالثاً برای گناه جایزه نمی‌دهد؛ بلکه پیامبر اکرم (ص) چه قبل از هجرت و چه پس از آن، کارهای بسیاری داشتند که می‌توانست موجب بغض، کینه‌توزی و انتقام مردم عرب قرار گیرد که از جمله بی‌اعتبار کردن بت و بت‌پرستی، ساقط کردن حکومت کفر و طواغیت، مقاومت کامل در جنگ‌هایی که بر او تحمیل می‌کردند، کوتاه کردن دست صاحبان زر و زور و تزویر از اجحاف به مردم و...، در ضمن تهمت‌هایی نیز به ایشان می‌زدند که می‌توانست دنباله و عواقب سویی داشته باشد، مثل ساحر، مجنون و... به همه‌ی اینها «ذنب» گفته می‌شد.

ب - نکته‌ی دوم که باید مورد توجه قرار گیرد، قاعده‌ی «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ - خوبی‌های نیکان، گناهان مقربین است» می‌باشد. به عنوان مثال: اگر بنده هفته‌ای یک شب هم نماز شب بخوانم، چه بسا کار بسیار پسندیده‌ای باشد، اما اگر عارف سالک، یک شب نماز شب نخواند، مستوجب عقوبت نیز خواهد بود و بسیار توبه و انابه می‌کند، تا پس از افول از آن مقام، دوباره برگردانده شود. یا مثلاً اگر انسانی که درآمدی ندارد، هزار تومان به مسجدی، بیمارستانی، مرکز امداد یا مستحقی کمک کند، بسیار نیکوست، اما اگر یک سرمایه‌دار متمول هزار تومان کمک کند، کوتاهی نیز کرده است.

هنوز صدای امام خمینی^(ره) در گوشمان طنین‌انداز است. در آن هنگامه‌ی جنگ و ایثار جان و مال مردم در راه خدا، در دیداری که با رزمندگان (مقربین) داشت، بدین مضمون فرمود: «ایثار نزد مقربین شرک است.» و حکمتش آن است که ایثارکننده، فرض می‌کند که خودش مالک چیزی است و خدا مالک چیز دیگری و او از ملک خود در راه خدا می‌گذرد. و حال آن که مالک همه چیز اوست. اما همین ایثار، یک امر الهی برای تکامل و آدم شدن است و از امور حسنه‌ای قلمداد می‌شود که انسان را از «ابرار» قرار می‌دهد.

یک حکایت:

می‌گویند: روزی خطیبی در بالای منبر، شرح حال فقیر محترمی را مفصلاً بازگو کرد و از نمازگزاران خواست تا کمک کنند. خادم کیسه برداشت و دور افتاد. به شخص سرمایه‌داری رسید، او یک اسکناس صد تومانی مچاله و پاره را در کیسه انداخت و به خادم گفت: «اگر آقا راست گفته باشد!» خادم نیز به او گفت: تو یکی دعا کن که راست نگفته باشد. (یعنی اگر راست باشد که بدجوری به خاطر توان و بی‌توجهی‌ات عقوبت می‌شوی.)

ادامه‌ی بحث: اهل عصمت (علیهم‌السلام)، در مقامی قرار دارند که ارتباطشان با معبود و إله‌العالمین، مستقیم است. آنان هستند که واسطه‌ی فیض الهی به دیگران هستند، لذا دائم‌الذکر می‌باشند. البته غفلت به آنان راه ندارد، اما لحظه‌ای پرداختن به امور دیگر، مثل خوردن، خوابیدن و سایر شئون زندگی را برای خود معصیت قلمداد نموده و توبه می‌کنند. بدیهی است که خوردن و خوابیدن آنان نیز به امر الهی و برای اوست، اما در هر حال بسیار فرق است بین حال نماز و سجده برای خدا، یا خوردن و خوابیدن برای خدا.

همین‌طور ما در مسائل و شئون متفاوت، به راحتی می‌گوییم: «بیش از این توانم نبود» و بسیار ساده عبور می‌کنیم، اما آنها حقیقت نعمت و ناتوانی در به جای آوردن «شکر نعمت» به مفهوم واقعی را درک نموده و در محضرش احساس و ابراز شرمندگی می‌کنند و ...

ج - نکته‌ی سوم حقیقت و روح استغفار و توبه است که ما گمان می‌کنیم الّا و لابد باید فقط در قبال معصیت باشد. و حال آن که چنین نیست. به عنوان مثال: نه شناخت خداوند متعال آن طور که باید و شاید بر کسی حاصل می‌شود (چون حدی ندارد) و نه علم محدود است و نه کمال. لذا اهل توحید، ایمان و معرفت، دائماً در حال سیر و سلوک و تقرب می‌باشند و از مرحله‌ای به مرحله‌ای بالاتر قدم می‌گذارند و به هر مرحله‌ای که می‌رسند، گذشته را در قصور دیده و استغفار می‌کنند. بی‌تردید اگر کسی وضع حال را خوب و کامل ببیند و از آن راضی باشد، هیچ رشدی نخواهد کرد. پس اگر کامل نمی‌بیند و راضی نیست، باید احساس و ابراز پشیمانی و ندامت و طلب مغفرت داشته باشد. چنانچه امام خمینی^(ه) می‌فرماید: «اساساً لازمه‌ی پیمودن مدارج سلوک و گذر از رتبه‌ی فروتر به مرتبه‌ی فراتر، گونه‌ای از مغفرت است و استغفار و استمداد غفران الهی برای سالک، امری است گریزناپذیر».

پس اگر خداوند متعال فرمود که تائبین را دوست دارد، مقصود این نیست که انسان برای محبوب شدن، باید برود معصیت کند و سپس توبه و استغفار نماید. بلکه به تعبیر فوق، حتی انبیای الهی و اهل عصمت باید دائماً تائب باشند، دائماً بیشتر و بیشتر به سوی او برگردند و طلب نادیده گرفتن مراتب فروتر قلبی را نمایند. چنانچه او خودش «تواب» است، یعنی دائماً و مکرر و مستمر نظرش را به بنده‌ی خود [چه عاصی و تائب باشد و چه نباشد] برمی‌گرداند.

پس توبه و استغفار، همیشه برای انجام معصیت و گناه نمی‌باشد.

د - نکته‌ی چهارم (که در این مختصر زیاد وارد می‌شویم) نقش اهل عصمت^(علیهم‌السلام) در چرخه‌ی حیات و چگونگی ارتباط با مردم و وساطت آنهاست.

دقت شود که اگر به ما توفیق توبه و استغفاری دست دهد، در نهایت دستی به آسمان بلند کرده و یا سری به سجده می‌گذاریم و می‌گوییم: «استغفروا الله ربی و اتوب الیه» یا ذکر یونسیه یا دعای کمیلی را همراه می‌کنیم. اعمالی که بیشتر ظاهری است و روح آن را درک نکرده‌ایم. اما اهل عصمت^(علیهم‌السلام) اگر قرار باشد استغفاری انجام دهند، آن را با تمامی علم، دانش، درک و شرایطش انجام می‌دهند. حالِ حزن آنها قلبی است، توبه و استغفارشان کاملاً عقلی و در نهایت اخلاص است، ادب حضورشان نیز کامل است، با شرمندگی و اشک و آه، ذکر گناه را می‌کنند، ابراز ندامت می‌کنند و طلب مغفرت می‌نمایند.

پس اگر قرار شد که آنها برای ما بندگان از خداوند منان طلب استغفار نمایند، با چنین شرایطی است. حال خداوند متعال در قرآن کریم فرمود، اگر بندگان من نزد تو بیایند و استغفار کنند و تو نیز برای آنان استغفار نمایی ... - بدیهی است که استغفار آنان برای آحاد امت، فقط لفظ (خدایا او را ببخش) نمی‌باشد، بلکه با تمامی حالات، احوالات و اقوالی است که در دعاها می‌خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (التور، ۶۲)

ترجمه: و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آن که به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود. و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند نزد تو می‌آمدند، آن گاه از خداوند آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد بی‌تردید خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خداوند کریم، ملائک و انبیا و اولیایش را مأمور به صلوات و دعا، بالا بردن دعا و نیز استغفار برای بندگانش نموده است. اهل عصمت^(علیهم‌السلام) خلیفه الله هستند، پس اگر خواستند برای مؤمنی یا بنده‌ای از بندگان خدا استغفار کنند، آن را با درک عظمت خدایی که مورد نافرمانی قرار گرفته، درک عظمت گناه در محضر او و در حد اعلاّی مقبول درگاه الهی و با تمام شرایط ظاهری و باطنی‌اش انجام می‌دهند.

سوال ۱۰: چرا گفتید: عرب سوسمار خور - آیا این اهانت به فرهنگ آنان نمی‌باشد؟! (۵ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در فرازی از پاسخ سؤالی تحت عنوان «**دلیل شما برای نبوت (حضرت) محمد (ص) چیست؟**...» آمده بود: «**طبعاً هیچ کسی بدون دلیل (دعوی نبوت را) پذیرا نبود، لذا از اعراب سوسمار خور و جاهل گرفته تا عقلا و حکما و بزرگان و دانشمندان سایر ادیان الهی، تا افراد مغرض و مریض و تا اشخاص شهوت‌ران و سران زر و زور و تزویر، از او دلیل برهان و معجزه خواستند.**»

از آن پس، برخی از کاربران گرامی گله‌مند شدند که چرا گفتیم «عرب سوسمارخور - این اهانت به آن اعراب است؟! و این بار کاربر گرامی فرموده است: گمان کنید این نیز سؤالی است مانند سؤالات دیگر و پاسخ دهید.

به چند نکته توجه نمایید:

الف - اولاً بیان نشده که کلیه اعراب سوسمارخور بودند و البته اگر بودند نیز بیان می‌شد، بلکه بیان شده از «عرب سوسمارخور تا عقلا و حکما!» و البته باسواد نیز نزد اعراب کم بود، چه رسد به عقلا و حکما. پس در این بیان اشکالی وجود ندارد.

در میان هر قومی، افراد دانا و نادان بسیار هستند و هر کدام رفتارهای خود را دارند و دلیل نیست که هر رفتاری نزد همگان مقبول محترم شمرده شود. اگر عده‌ای از اعراب دختران خود را زنده به گور می‌کردند، می‌توانیم بگوییم: «آن اعراب بچه‌گش» و جا ندارد که اعتراض شود این رسم و فرهنگ آنان بوده است. خب کاری بسیار غلط و جنایتی بسیار بزرگ بوده است.

قرآن کریم تصریح دارد که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را در میان قومی فرستاد که (اغلب) جاهل بودند و رفتارهای آنان نیز مشهور است به رفتارهای دوره‌ی «جاهلیت». آیا می‌شود معترض شد که خدایا چرا به آنها اهانت کردی؟!

همچنین تصریح دارد که برخی از این اعراب و به ویژه بادیه‌نشینان آنها، در کفر و نفاق از سایرین شدیدتر هستند:

«**الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**» (التوبه، ۹۷)

ترجمه: (بادیه‌نشینان) عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به این که حدود آنچه را که خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده ندانند سزاوارترند و خدا دانای حکیم است.

ب - همین تعابیر را در خصوص نسل جاهلیت عرب در کلام بزرگان اسلام می‌خوانید، چنان چه حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، در توصیف حال و روز اعراب قبل از بعثت رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، می‌فرماید:

«شما ای گروه عرب، در زمان جاهلیت، زشت‌ترین مرام را داشتید و در بدترین وضع به سر می‌بردید، در میان زمین‌های سنگلاخ، میان مارهای پُر زهر، **آب لجن و سیاه می‌آشامیدید، غذای آلوده می‌خوردید**، خون یکدیگر را می‌ریختید، و از خویشان دوری می‌کردید؛ بت‌ها در میان شما نصب شده بودند، غرق در فساد بودید که خداوند توسط پیامبر اکرم (ص) شما را از آن همه انحرافات و گمراهی‌ها رهایی بخشید». (خطبه‌ی ۲۶)

همچنین حضرت سیده‌النساء‌العالمین، فاطمة‌الزهراء (علیها‌السلام) در خطبه‌ی فدکیه، وضعیت اعراب دوران جاهلیت را تشریح می‌نمایند تا قدر نعمت اسلام در زندگی خود را بدانند:

«و شما بر کناره‌ی پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طمّاعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب روندگان بودید، **از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید**، خوار و مطرود بودید،

می‌ترسیدید که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را برابند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را به دست آن حضرت نجات داد، بعد از آن که **از دست قدرتمندان و گرگ‌های عرب** و سرکشان اهل کتاب ناراحتی‌ها کشیدید.»

در آن پاسخ، ما نیز به همین نکته اشاره کردیم و بیان داشتیم که از آن عربی که آب لجن و سوسمار می‌خورد، یعنی در اوج جاهلیت بود تا عاقل و حکیم، هیچ کس ادعای رسالت را بدون دلیل و معجزه قبول نداشت. آیا این سخن نادرستی است؟

ج - شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مردمان بخش‌هایی از اروپا (مانند اسپانیا)، چهار هزار سال پیش آدمخوار بودند - در قرون وسطی بسیاری از اروپایی‌ها و حکومت‌هایشان آدمکش و جبار بودند - مغولان وحشی بودند - امریکا و اسرائیل امروز جنایتکار هستند و ... پس اگر کسی گفت: آن اسپانیایی‌های آدمخوار، آن امپراطورهای آدمکش، آن مغولان وحشی یا این امریکایی‌های جنایتکار و ... سخنی نگفته است که عده‌ای معترض شوند چرا به فرهنگ آنان و رسم و رسومشان اهانت شده است؟!

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۱: چرا خدا و اهل بیت دعاها را آنقدر اجابت نمی‌کنند و بنده را ناامید می‌کنند تا بنده خدا، دیگر خدا را هم قبول نداشته باشد. لطفاً نگویید حتماً خیر در آن نیست یا در قیامت جبران می‌کند.

(دانشجو کارشناسی) (۶ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا توجه نمایید که اهل عصمت (علیهم‌السلام)، واسطه‌ی فیض هستند، نه فیاض. لذا آنان مستجاب‌کننده‌ی دعاها نمی‌باشند و اجابت‌کننده فقط و فقط الله جلّ جلاله است. منتهی ما به پدر و مادر که واسطه‌ی فیض الهی هستند، یا به سایر مؤمنین می‌گوییم: التماس دعا. از اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز می‌خواهیم که ما را دعا کنند و برای فیض الهی وساطت نمایند.

و سپس (به ویژه شما دانشجویان گرامی) دقت نمایید که هیچ گاه در طرح یک سؤال، برای پاسخگو تعیین و تکلیف ننمایید که چه بگوید و چه نگوید؟ حق سؤال مال شماست و حق جواب مال پاسخگو است و چه بسا پاسخ همانی باشد که سؤال‌کننده، آن را نمی‌پسندد. ما نمی‌توانیم بپرسیم: چرا باران نمی‌بارد؟ و بعد خودمان بگوییم: لطفاً نگویید؛ چون زمین گرم شده است، چون لایه‌ی اوزون تخریب شده است و ...؛ خُب اینها نیز واقعیت‌هایی هستند که در نباریدن باران مؤثر می‌باشند.

عدم استجاب دعا به خاطر «خیر و صلاح نبودن حاجت» نیز بالاخره یکی از دلایل عدم استجاب است، چرا که وقتی دعاکننده حاجتش را از خدا می‌خواهد، یعنی اول خدا را می‌خواهد و می‌خواند و بعد طالب سعادت و خیر دنیا و آخرت خویش است و در این راستا حاجتی را که به نظرش خیر رسیده مطرح می‌نماید. پس خداوند کریم نیز او و خیرش را حفاظت می‌کند. گاه حاجتش را می‌دهد و گاه نمی‌دهد تا به ضررش تمام نشود. اما علل و عوامل دیگری نیز در کار هست.

الف - دقت شود که نگاه ما به خدا و ربّ، باید نگاه بنده (عبد) به معبود باشد، نه نگاه فرمانده به فرمانبر. خداوند متعال مستجاب‌کننده‌ی دعاهاست، نه فرمانبر انسان که هر چه گفت و امر کرد، اطاعت و استجاب نماید. گاهی دعای ما، فقط اسمش دعاست، واقعش صدور اوامر است، لذا پشتش گله‌مند می‌شویم که چرا مستجاب نشد یا زودتر نشد؟ در واقع می‌گوییم: چرا به محض آن که ما امر کردیم، او اطاعت و برآورده نمود؟

ب - خداوند متعال فقط با استجاب دعا یکی شخص شناخته نمی‌شود که اگر استجاب نکرد، آن فرد از خدا برگردد و مثلاً کافر شود و یا روی به سوی خدایان دیگر نماید و حاجتش را عبدگونه از خدایان کاذب بخواهد. پس اگر فردی دعایی کرد و مستجاب نشد و روی برگرداند، بر خودش ثابت می‌شود که از همان ابتدا نفس‌پرست و خودپرست بوده است و نه خداپرست. لذا لازم است انسان قبل از دعا کردن، در اعتقادات خود تجدید نظر و اصلاح نماید و ببیند اصلاً خدایی را که می‌خواند قبول دارد و به او ایمان دارد یا خیر؟ و سپس دعا کند تا به استجاب نزدیک‌تر باشد.

ج - نظم حاکم بر نظام آفرینش و قوانین مترتب به آن (چون: علیت، تأثیر و تأثر، حرکت و متحرک، جاذبه و دافعه و ...) فقط منحصر به عالم ماده و جرم نمی‌باشد، بلکه در کل خلقت جاری و ساری است. دعا و استجاب آن نیز از قواعد مستثنی نمی‌باشد. دعا ورد نیست، جادو و جنبل نیز نیست که از یک سو کلامی گفته شود و از سوی دیگر محقق گردد.

انسان عاشق کمال است و طبیعی است که اگر در هر حال و وضعی که باشد، بهترین‌ها را برای خود بخواهد و آرزو نماید؛ اما مهم این است که شرایط استجاب و تحقق حاجت و نیاز نیز فراهم باشد. همان که به اصطلاح به آن «ظرفیت و قابلیت» می‌گوییم.

شما به روستایی در وسط منطقه‌ی کویری می‌روید، محدودیت آب در آن مشهود است. نه بارانی می‌بارد و نه رودخانه‌ای جاری است و نه سفره‌های آب زیرزمینی در دسترس است، در ضمن به نزدیک‌ترین شهر و آبادی نیز دور است. حال آرزو یا دعا کنید که زمین اینجا پُر آب و حاصلخیز گردد و مرتب برای تحقق این آرزو،

دعا کنید و پس از دعا نیز هیچ اقدامی جهت تغییر شرایط حاکم ننمایید، خُب مشخص است که این آرزو برای شما (یا به لحاظ شما) خوب و خیر است، اما به هیچ وجه شرایط استجابات و تحقق ندارد.

انسان نیز نیازها و امیدهای بسیاری را آرزو دارد و اگر اعتقادی داشته باشد، آنها را در قالب دعا با خدای خود در میان گذاشته و طلب می‌نماید، اما هیچ دقت ندارد که اصلاً شرایط استجابات آن مساعد نیست و خود نیز هیچ اقدام و حرکتی برای تغییر شرایط انجام نمی‌دهد. لذا امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند: کسی که دعا کند و در پی‌اش نرود، خودش را مسخره کرده است.

البته گاهی نیاز انسان بسیار ضروری و شدید می‌شود و خودش هم راه به جایی ندارد و بی‌چاره (مضطر) می‌ماند، آنجا نیز با اعتقاد راسخ عقلی و قلبی خدا را می‌خواند و عرضه می‌دارد:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...» (النمل، ۶۲)

ترجمه: یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند

د - بیان شد که عالم هستی نظاممند است و قوانین علیت و نیز تأثیر و تأثر بر آن حاکم است. ما معمولاً گناه را صرفاً گناه می‌بینیم و به اثرات منفی آن در زندگی دنیوی و اخروی توجهی نداریم، در حالی که هر گناهی، آثار نامطلوب خود را به جای می‌گذارد، چنانچه هر عمل صواب (خیری) آثار مثبت خود را مترتب می‌نماید.

به دعای کمیل توجه کنیم؛ عرضه می‌دارد: خداوندا! آن دسته از گناهانم را که سبب پرده‌داری و کنار رفتن حفاظت‌ها (عصمت) می‌شود، ببخش - خدایا آن دسته از گناهانم را که سبب تبدیل نعمت به نعمت می‌شود، ببخشش ... و در یک فراز نیز عرض می‌نماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ» یعنی: آن گناهانی که سبب حبس دعاها می‌شود را ببخشای.

پس بسیاری از دعاها را ما به سبب گناهانی از ما، حبس می‌شوند و به اصطلاح اصلاً بالا نمی‌روند که مورد استجاب قرار گیرند.

ه - اما در عین حال همانی که فرمودید «لطفاً نگویند»، خودش یک اصل بسیار مهم است، چه بسا ما آرزوها و دعاهایی داشته باشیم که اصلاً به خیر و صلاح ما نمی‌باشد و یا اگر باشد، به ضرر دیگران تمام می‌شود؛ چه بسا آدمی از اموری بدش بیاید و از آن کراهت داشته باشد، و حال آن که خیرش در آن است و چه بسا از اموری خوشش بیاید و آنها را دوست داشته باشد، در حالی که برایش شرّ و ضرر است. لذا در چنین موافق و شرایطی انسان مؤمن توکل می‌کند به خدایی که او خیر و شر انسان را می‌داند، نه این که چون دعایش مستجاب نشد، از رحمت و وسعت الهی ناامید شده و روی برگرداند:

«كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب (خیر) است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد (شرّ) است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

سوال ۱۲: آیا درست است که در جمهوری اسلامی فرصت‌های شغلی مردان به زنان اختصاص داده می‌شود، در حالی که نفقه بر عهده مرد است و بی‌کاری مردان عواقبی دارد؟ (۱۰ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که درست نیست. مانند بسیاری از سیاست‌ها، برنامه‌ها و کارهایی که در جمهوری اسلامی ایران صورت می‌پذیرد، اما درست نیست. بالاخره اگر اغلب مردم و مسئولین، با تاسی به آموزه‌های وحی و اسلام، تسلیم می‌شدند و با بصیرت، درایت و به موقع، برنامه‌ریزی کرده و درست انجام می‌دادند، که وضعیتمان در امور مختلف چنین نبود.

در این نقیصه، هم مسئولین (قوای مقننه و مجریه و همچنین مسئولین و نهادهای ذیربط) درست عمل نکردند و مسئول و مؤاخذ خواهند بود و هم مردم (اذهان و رفتار عمومی). منتهی ما مردم عادت داریم که همیشه دیگران را مسئول تمام نواقص بشمریم و هر گاه کار خراب شد، بگوییم: «آیا این درست است که در جمهوری اسلامی چنین و چنان باشد؟!»

باید دقت شود که «جمهوری اسلامی» نه یک صاعقه است که از آسمان آمده باشد و نه یک ماشین خودکار. بلکه یک نظام حکومتی و اجرایی برای مردمان و ملتی می‌باشد که مسلمان هستند و اسلام را ترجیح می‌دهند. اما دلایل نمی‌شود که همه در تمامی امور طبق اسلام فکر و عمل کنند بصیرت داشته باشند.

الف - هنوز برای بسیاری از مسئولین، الگوهای غربی در شئون مختلف زندگی (به ویژه اقتصادی) ملاک، الگو و آرزوست!

همین هفته‌ی اخیر، وزیر کشور بدین مضمون گفت که «زنان باید حضور بیشتری در میدان کار داشته باشند»، و حال آن که مشکل اشتغال، از مشکلات اساسی جامعه‌ی ماست و مردان از بی‌کاری رنج می‌برند. وقتی در برنامه‌ریزی‌های آموزشی، فکر و بصیرتی برای نیاز کشور، تخصص و اشتغال و ... نمی‌شود و سهم دختران در دانشگاه‌ها به میزان خطرناکی از پسران بیشتر می‌شود، معلوم است که در بازار کار نیز حضور آنان بیشتر خواهد شد. امروزه حدود ۱۸٪ از بازار کار مردان به زنان اختصاص یافته است و این روند با سرعتی غیرمنطقی رو به افزایش می‌باشد و ...!

ب - مردم نیز مقصرند و در بسیاری از امور، تاسی به فرهنگ منحط غرب در شئون مختلف را پیشه می‌کنند، و حال آن که عاقل، ایرانی و مسلمان هستند.

دختر تا دانشگاه نرود، ازدواج نمی‌کند - ازدواج دغدغه‌ی سوم جوانان می‌شود و اشتغال و مسکن در رتبه‌های پیش‌تر قرار می‌گیرد. - خب حالا این دختر برای چه، جوانی و عمر خود را صرف تحصیل کرده است؟ آیا کار نکند؟ پس جویای کار شده و با توجه به شرایط متفاوت از هر حیث، در رقابت پیشی می‌گیرد.

حال از یک سو سنین جوانی را پشت سر گذاشته و هر کسی رغبت ازدواج با او را ندارد، از سوی دیگر تحصیل کرده است و از سوی دیگر شاغل. اصلاً با چه کسی ازدواج کند که شرایطش بهتر از او باشد و سپس بین مشاغل اصلی چون همسری و مادری و مشاغل فرعی چون کارمندی یا هر گونه کسب معاش دیگر را چگونه جمع کند؟

بعد در جامعه این می‌شود که می‌بینیم؛ سن ازدواج بالا می‌رود - میزان طلاق افزایش می‌یابد - آمار فساد و فحشا بالا می‌رود - زنها مرد و بالتبع مردها در جایگاه زنان قرار می‌گیرند ... (که ضررش متوجه خود زنان نیز هست) - در تلویزیون از مردان و مدیران می‌پرسند: آیا به همسرت کمک می‌کنی (یعنی خانه‌داری هم می‌کنی) و از زنان شاغل در بیرون تحت عنوان «زنان موفق» نام برده می‌شود - زن انتظار دارد که شوهرش در فرزندداری و خانه‌داری به او کمک کند تا او به کار شرکت و اداره‌اش برسد و بالتبع مرد نیز انتظار و توقع دارد تا زنش با حقوقی که می‌گیرد، بخشی از هزینه‌های زندگی را تأمین کند ... و خلاصه جای زن و مرد عوض می‌شود. و البته زمینه‌سازی برای هر گونه فساد و فحشا نیز مساعدتر می‌گردد.

بدیهی است که این الگوها، چه برای مسئولین و نهادهای ذیربط (از مجلس قانون‌گذار گرفته تا دولت مجری و سایر سازمان‌های ذیربط)، و چه برای مردمی که دوست دارند سالم، سلامت، مرفه و در حال رشد زندگی کنند، درست نیست و نه تنها منطبق با آموزه‌های اسلامی و صلاح جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه کاملاً مضر و ویران‌کننده است.

پس، یک همت ملی لازم است.

سوال ۱۲: در کدام بخش و کدام صفحه انجیل به حضرت محمد (ص) بشارت داده است؟ آیا در تورات بشارت به حضرت عیسی (ع) بوده است؟ در صورت پاسخ مثبت آیا در تورات فعلی، چنین بشارتی وجود دارد؟ (۱۲ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی می‌توانیم پرسیم: «در کدام بخش و کدام صفحه»ی انجیل یا تورات، که این دو کتاب در اختیار باشد و امکان رجوع و تطبیق وجود داشته باشد. [و البته نسبت به سایر کتب و منابع نیز همین‌طور است].

بی‌تردید حضرات موسی و عیسی سلام‌الله‌علیهما، هر دو از پیامبران اولی‌العزم الهی و صاحب کتاب و شریعت بوده‌اند و یقیناً تورات و انجیل کتاب‌های آسمانی نازل شده به آنها بوده است و هر پیامبری به نبی پس از خود بشارت داده است.

الف - اما ما امروز توراتی در اختیار داریم که در آن خداوند به موجودی مانند انسان تشبیه شده است (سفر پیدایش، فصل ۵، آیه ۱) - چون مثل انسان است، تصمیم می‌گیرد از آسمان به زمین بیاید و قدمی بزند و مدتی را در محلی از زمین ساکن شود (سفر پیدایش، فصل ۱۸، آیه ۱ تا ۸) - چون با زمین آشنا نیست، گاهی در تشخیص خانه‌ی مومنان از کفار دچار اشتباه می‌شود (سفر خروج، فصل ۱۲، آیه ۱۲ و ۱۳) - به خاطر ندانستن‌ها دچار لغزش‌های زیادی می‌شود که از آن پشیمان شده و مدتی را در اندوه بسر می‌برد (سموئیل اول، فصل ۱۵، آیه ۱۰ و ۱۱) - چون با آداب زندگی اجتماعی آشنا نیست گاهی عهد می‌شکند (سفر پیدایش، فصل ۳، آیه ۱ تا ۶) - دروغ می‌گوید، در حالی که مار از او راست‌گوتر است (سفر پیدایش، فصل ۳، آیه ۱ تا ۶) - گاهی نیز هوس‌گشتی به سرش می‌زند و با حضرت داود یا سایر انبیایش گشتی می‌گیرد و اغلب شکست هم می‌خورد! (سفر پیدایش، فصل ۳۲، آیه ۲۴ تا ۳۱) و ...

حال ما می‌خواهیم در چنین کتابی که به نام کتاب آسمانی تورات نوشته و منتشر می‌شود، دنبال این بگردیم که در کجایش، کدام بخش و صفحه‌اش به نبوت حضرت عیسی (علیه‌السلام) و یا خاتمیت حضرت محمد (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) اشاره نموده است؟!

ب - بر حضرت عیسی (علیه‌السلام) بیش از یک انجیل (به معنای کتاب بشارت) نازل نشد، اما ما امروز انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا و برنابا را در اختیار داریم و اخیراً نیز دو انجیل زیرخاکی به نام‌های «انجیل مریم» و «انجیل یوسف» کشف شده است که سعی دارند به آنها نیز سندیت و قداست ببخشند.

در این انجیل، عیسی مسیح (علیه‌السلام)، خود خداست، روح القدس است، پدر خداست و پسر خداست و از حضرت مریم (علیها‌السلام) به دنیا آمده و سپس توسط بندگانش به صلیب کشیده شده است!

حال چگونه در کتب آسمانی که خدا در آنها گم شده، به دنبال پیامبران خدا و به ویژه خاتم‌الانبیاء، حضرت محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بگردیم؟

ج - از یک سو دانستیم که تورات و انجیل اصلی، کتب آسمانی بوده‌اند و از سوی دیگر شاهد تحریف ریشه‌ای آنها هستیم، حال چه سندی به جز کتاب آسمانی دیگری که تحریف نشده باشد در دست داریم که بیان کرده باشد در آن دو کتاب نام ایشان آمده است یا خیر؟ پس تنها سند معتبر بر آیات حقه در تورات و انجیل همان قرآن کریم می‌باشد که کلام وحی است:

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الصف، ۶)

ترجمه: و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت‌تگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است.

ج - در عین حال هنوز در برخی از انجیل آثاری موجود است. در انجیل برنابا سخن از «مسیا» بسیار به میان آمده است. «مسیا» ظاهراً ترجمهٔ واژهٔ عبری «ماشیح» می‌باشد و شخصی از نسل اسماعیل، (محمد بن عبدالله یا مهدی) خواهد بود.

در این انجیل بشاراتی به «رسول الله» آمده است و از قول حضرت مسیح^(ع) نقل می‌کند که فرمود: «آن وقت یسوع (عیسی) فرمود: وقتی که رسول‌الله بیاید، پس از نسل که خواهد بود؟ شاگردان جواب دادند: از داوود...؛ (فرمود) تصدیق کنید مرا؛ زیرا به شما راستی می‌گویم به درستی که عهد بسته شده است با اسماعیل نه با اسحاق» و سپس افزود: «به راستی و درستی که من مسیا نیستم.» (انجیل برنابا، باب ۴۲، آیه ۵، ترجمه‌ی سردار کابلی)

در این انجیل آمده است: شخص کاهنی از حضرت مسیح^(ع) راجع به «مسیا» پرسید و ایشان پاسخ داد: «نام مسیا عجیب است، زیرا که خدا وقتی روان او را آفرید و او را در نور آسمانی گذاشت، برای او نامی انتخاب کرد [انجیل برنابا - ۱۶:۹۷] خدا فرمود: صبر کن ای محمد! زیرا می‌خواهم برای تو (و فقط برای تو) بهشت و جهان خلق کنم. و می‌خواهم به خاطر تو بسیاری از خلائق [گناهکار] را ببخشم. حتی هر که نام تو را مبارک [دانست]، مبارک می‌کنم و هر که تو را لعنت کند [و با تو دشمنی ورزد] ملعون [و دور از رحمت من] می‌شود. و سپس فرمود: همانا نام مبارک او محمد است. آن وقت همه‌ی مردم [که در اطراف یسوع بودند] با صدای بلند گفتند: ای خدا! پیامبر خود را به سوی ما بفرست. ای محمد! خیلی زود برای خلاص جهان [از ظلم و فساد] بیا. [انجیل برنابا، ۱۸:۹۷]»

ج/۱: در انجیل برنابا می‌نویسد: «چون آدم و حوا از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه‌ی بهشت نوشته‌اند: «لا اله الا الله محمد رسول الله.» (انجیل برنابا، ۳۳/۴۱)

ج/۲: در انجیل یوحنا از قول حضرت مسیح^(علیه‌السلام) نقل شده: «لیکن من راست می‌گویم به شما که شما را مفید است که اگر من نرم پارقلیط نزد شما نخواهد آمد. اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد.» (انجیل یوحنا، ۷/۱۶ و ۸)

توضیح: کلمه‌ی پارقلیط (سریانی) ترجمه از اصل یونانی «پریکلیطوس» است که به معنی بسیار ستوده و بی‌نهایت نامدار است و در عربی به محمد و احمد ترجمه می‌شود. (بشارت عهدین، ص ۲۲۲)

دائرةالمعارف بزرگ فرانسه (ج ۲۳، ص ۲۱۷۴) در این باره آمده است:

«محمد^(ص) مؤسس دین اسلام و فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است، کلمه‌ی محمد به معنی بسیار حمد شده است و از ریشه‌ی مصدر (حمد)، که به معنای تمجید و تجلیل است، مشتق گردیده. بر حسب تصادف عجیب نام دیگری، که از همان ریشه‌ی حمد است مترادف کامل لفظ محمد می‌باشد و آن احمد است که احتمال قوی می‌رود؛ عیسویان عربستان آن لفظ را برای تعیین فارقلیط به کار می‌بردند. احمد، یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل، ترجمه‌ی لفظ پاراکلیتوس است که اشتباهاً لفظ پریکلیویس را جای آن گذاردند؛ به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده‌اند که مراد از این لفظ، بشارت ظهور پیامبر اسلام است؛ قرآن مجید نیز به طور علنی در آیه‌ی شگفت‌انگیز سوره‌ی «صف» به این موضوع اشاره می‌کند.»

و ...

سوال ۱۴: چرادختران بی بند و بار و هرزه، اکثراً عاقبت به خیر می‌شوند و با همسران خوبی هم ازدواج می‌کنند و پسران هم بیشتر به این دختران تمایل دارند تا یک دختر پاکدامن؟ من سال‌هاست شاهد ازدواج اینها هستم و هنوز جوابی نیافته‌ام چرا خدا اکثر دختران بی بندوبار را عاقبت به خیر می‌کند؟
(لیسانس حسابداری/همدان) (۱۴ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در امر مهم ارتباطات که یکی از موارد آن ارتباط دختر و پسر است که کمالش در ازدواج و ارتباط عاطفی و جنسی سالم می‌باشد، ده‌ها و صدها و بلکه هزاران موضوع و نکته‌ی قابل توجه وجود دارد که اسباب پیوندها، موفقیت‌ها و یا شکست‌های سنگین و چه بسا مهلکات می‌گردند؛ از جمله:

الف - گاهی طول مدت «عاقبت» در نگاه افرادی بسیار کوتاه و سطحی و موضوعی است، یعنی همین که دیدند فردی ازدواج موفق کرد، یا خانه و خودرویی خرید و لباس فاخری پوشید، با خود می‌گوید: «عجب؟! چه عاقبت به خیر شد»، اما در نگاه بصیرانه، اینها همه متاع دنیا است. خوب است؛ لازم است؛ می‌تواند مفید باشد؛ اما همه چیز نیست که اگر کسی به این اسباب دست یافت، گفته شود عاقبت به خیر شده است. اینها همه فانی است و آنچه نزد اوست باقی است و عاقبت امور نیز به او برمی‌گردد و چند دهه زندگی دنیا را نیز نمی‌توان با زندگی جاوید مقایسه نمود.

ب - اگر نگاه به دنیا و زندگی ظاهری باشد، اغلب آن که زد و خورد و برد و به خود و دیگران ظلم کرد و ... عاقبت به خیر به نظر می‌رسد. به اصطلاح کیف دنیا را کرده است، هشتاد سال در رفاهی بی‌درد زندگی کرده و آخرش نیز در تختخواب رویایی و آرامش سکنه کرده و مُرده است؛ اما آن که ایمان آورد، تلاش کرد، دردمند بود، دغدغه داشت، قیام کرد، مجاهدت نمود و چه بسا در جوانی در صحرا یا بیابانی به شهادت رسید، به ظاهر عاقبت به خیر نشده است! این همان نگاه مادی به زندگی است.

پس زود حکم نکنیم که اهل معصیت به واسطه‌ی چند دستاورد به ظاهر خوب مادی، عاقبت به خیر شده‌اند و هرگز در مستند خداوند ننشینیم و خدا را محاکمه و محکوم نکنیم که چرا خدا اهل عصیان و گردنکشی را عاقبت به خیر می‌کند؟ چنین قضاوتی نه تنها صحیح نیست، بلکه افترا به خداوند متعال و سبحان است و به دور از حکمت و عدل اوست. گاه می‌بینید که یک دختر به اصطلاح هرزه، معصیت دارد، اما خداوند را محاکمه و محکوم نمی‌کند، اما یک دختر ظاهراً مؤمنه، مرتکب چنین خطی می‌گردد.

گاهی دختر یا پسر کم ایمان و تقید وقتی گرفتار می‌شوند، سرشان را پایین می‌اندازند و می‌گویند: تقصیر خودمان بود. در واقع می‌گویند: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَّاتُ بَجْهَلِي»، اما گاه دختر یا پسر نسبتاً با ایمان، به محض برخورد با اولین مشکل، یقه‌ی خدا را می‌گیرند که «تو چرا؟! یا «چرا من؟!»، حال کدام یک مؤمن‌تر هستند و گناه کمتری می‌کنند. آن گناه‌کار سرافکنده و پشیمان، یا این به ظاهر مؤمن، ولی خدانشناس و متکبر و جسور؟!!

ج - از وجوه دیگری که باید دقت داشت این است که «تقوا» و «گناه» نیز فقط آنچه ما در ظاهر می‌بینیم و رعایت می‌کنیم نیست. به عنوان مثال:

ج/۱: مردان و زنان مؤمن، همه می‌دانند که «زنا»، عملی بسیار زشت، رفتاری بسیار مخرب و ارتباطی بسیار کثیف است و عواقب سوء دنیوی و اخروی خود را در پی دارد و لذا به شدت از آن پرهیز می‌کنند؛ اما آیا این مؤمنین از غیبت نیز پرهیز می‌کنند؟! در حالی که رسول خدا (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) به ابوذر (رضی‌الله‌عنه) فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا» - ای ابوذر! از غیبت دوری کن. چون غیبت از زنا سخت‌تر است.

زنا گناه کبیره‌ای است، اما ظلم به خود است و اگر زانی یا زانیه «توبه» کنند، یعنی به واسطه‌ی ازدواج یا هر علت دیگری، از زنا اجتناب کنند، امید بخشش آنان می‌رود، اما «غیبت» حق الناس است و اگر غیبت شده نبخشد، غیبت‌کننده که به گناهی بدتر از زنا آلوده شده است، هرگز بخشوده نمی‌شود. چنانچه وقتی ابوذر از ایشان سؤال می‌کند که چرا غیبت از زنا سخت‌تر است، می‌فرمایند: «لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّىٰ يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا» - شخص زناکار می‌تواند توبه کند و خداوند متعال

توبه‌ی او را قبول نماید. اما در غیبت تا زمانی که شخصی که از او غیبت شده، از شخص غیبت‌کننده راضی نشود و وی را نبخشد، قابل بخشش نیست.

هرگز هیچ گناهی و از جمله «زنا» که از کبایر است را کوچک نمی‌شماریم، اما خداوند متعال در قرآن کریم، برای زناپی که افشا شود، حدّی قایل شد که باید اجرا شود، اما هرگز نفرمود، زنا [مثل غیبت] به مثابه خوردن گوشت جسد برادر می‌باشد.

ج/۲: مردان و زنان با ایمان، همه به شدت از «زنا» اجتناب می‌کنند و باید هم چنین کنند، اما از «فتنه» کردن علیه یکدیگر و یا دامن زده به فتنه‌های پیش آمده چطور؟! در حالی که خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که «فتنه» از قتل و حتی قتل در ماه‌های حرام یا در مسجدالحرام بزرگ‌تر است «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» و از قتل به مراتب شدیدتر است «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

پس گاه فرد به اصطلاح هرزه، غیبت و فتنه ندارد، اما فرد با ایمان درگیر چنین معصیت‌هایی می‌باشد.

همین طور است سایر اخلاقیات و رفتارها مثل کبر، غرور، فخرفروشی، بداخلاقی، تندى، قیافه گرفتن، بی‌توجهی به حقوق دیگران، صله‌ی ارحام، احترام به والدین و ...

د - مبحث دیگر در امر ازدواج، جاذبه است. دختری که کم‌تقید و یا بی‌تقید است، جاذبه‌هایی را به حرام ظهور می‌دهد که از جمله‌ی آنها جاذبه‌ی جنسی در بد لباس پوشیدن و آرایش، جاذبه‌ی نگاه، جاذبه‌ی سخن و ... می‌باشد. این طیف جاذبه، مثل یک طیف مغناطیسی می‌ماند که مردان را به سوی خود می‌کشاند؛ چرا که نه جاذبه‌ی جنسی بد است، نه نگاه و لحن سخن جذاب و تحریک‌کننده بد است و اصلاً سفارش شده که برای شوهر چنین باشید، و چه بسا مردان مقیدی (به خاطر اهمال یا خطا) نیز گرفتار این دام مغناطیسی شوند و به همین دلیل به مردان و زنان با ایمان دستور داده شد که هم خود را از نامحرم بپوشانید و هم نگاه خود را بیاندازید، تا صید این دام‌ها نگردید.

اما یک دختر مؤمنه یا مقید، چنین ظهور و بروزهایی ندارد، چرا که اصلاً طالب چنین جذابیت همگانی نیز نمی‌باشد. او می‌خواهد که دیگران [از زن و مرد]، جذب عقلانیت، انسانیت، شعور، عفت، متانت، وقار، پاکى و سایر ارزش‌های او شوند، نه این که او را فقط یک بدن جذاب با خروجی‌های مادی جذاب مانند نگاه یا صدا ببینند. اما گاه توجه ندارد که در کدام میدان دنبال چنین اشخاصی می‌گردد؟ آیا در همان میدانی که دختران کم‌تقید و یا بی‌تقید پرسه می‌زنند و پسرانی نیز به دور آنها جمع می‌شوند؟! پس میدان ظهور و بروز نیز خودش یک شرط است.

آیا طلاق فقط در بین دختران کم‌تقید رواج یافته و یا متأسفانه در میان دختران مقید و مؤمنه نیز رواج یافته است؟ خب چرا؟ آیا به خود نمی‌رسد؟ آیا به شوهرش نمی‌رسد و برای او جذابیتی ندارد؟ آیا بداخلاق است؟ آیا دائم نق می‌زند؟ آیا پدر و مادرش در کار او و زندگی مشترکشان دخالت می‌کنند؟ آیا اگر مشغول تحصیل و یا کار است، گمان می‌کند که در خانه نیز دانشجوی، معلم یا مدیر عامل یا کارمندی خسته است؟ گاهی او خودش یک شوهر است و البته که هیچ مردی نمی‌تواند با او زندگی کند.

پس چنانچه بیان شد، ایمان و تقیدات مذهبی شرط لازم هستند، اما شروط کافی نیستند، هر چند که ایمان، اسلام، تقوا و تقید، فقط در حجاب و نماز و طهارت نمی‌باشد، بلکه همه‌ی شئون زندگی، از بسترها و مظاهر آن قلمداد می‌گردند و به همین دلیل اسلام برای تمامی این امور، دستورالعمل‌هایی دارد.

در عین حال اصلاً معلوم نیست که اگر دختر هرزه‌ای ازدواج کرد و خدایی ناکرده توبه هم نکرد، به صرف ازدواجی به ظاهر موفق، عاقبت به خیر نیز شده باشد و یا پسری که او را می‌پسندد، حتماً پسری مؤمن، با اخلاق، بصیر، مدیر و مدبر باشد.

سوال ۱۵: روز قمری از چه ساعت و زمانی شروع می شود؟ (به عنوان مثال آیا ملاک زمان طلوع وغروب خورشید یا ماه است؟ یا مثلاً ساعت از ۱ دقیقه بامداد تا ۲۴)؛ خواهشمند است به طور کامل تشریح نمایید. (کارشناسی حسابداری/زیرین شهر) (۱۵ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخ دقیق را باید از مؤسسات تحقیقاتی و علمی نجوم پیگیری نمود، اما نکات ذیل می‌تواند مفید باشد. خداوند متعال در این آفرینش نظمی قرار داد تا نشانه‌هایی آشکار، دقیق و عمومی برای کسب علم و خداشناسی (هُوَ الَّذِي) باشد، چرا که به هیچ وجه امکان ندارد این نظم حکیمانه به خودی خود به وجود آید:

الف - خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که برای محاسبه‌ی ایام، خورشید و ماه را با هم قرار داد:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ صِبَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس، ۵)

ترجمه: اوست کسی که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد و برای آن منزل‌هایی تقدیر (بر اساس اندازه‌های تعیین شده) نمود تا عدد سال‌ها و حساب [کارها] را بدانید. خدا اینها را جز به درستی نیافریده است. او آیات خود را برای قومی که می‌دانند (اهل علم) شرح می‌دهد.

پس نه تنها هیچ ضرورتی ندارد که یکی از آنها در محاسبات زمان و روزها و ماه‌ها حذف شود، بلکه اساساً صحیح نیست.

ب - شناسایی، تشخیص و شمارش گاه‌شمار روزها، بر اساس حرکت زمین به دور خورشید (شمس) می‌باشد و در گاه‌شمار قمری، محاسبه‌ی ماه و بالتبع سال، بر اساس گردش ماه به دور خورشید می‌باشید.

از این رو شاهدیم که در احکام عبادی نیز، برخی ایام و اوقات به روز و شب [گردش زمین به دور خورشید] تخصیص یافته است و بر اساس افق می‌باشد، مثل اوقات نمازها - و برخی دیگر به ماه اختصاص یافته است، مثل حج یا روزه‌ی ماه مبارک رمضان؛ که آغاز ماهش با «قمر» محاسبه و شناخته می‌شود و اوقات روز و شبش با «شمس» یا همان گردش زمین به دور خورشید.

پس اگر با رؤیت هلال اول ماه، آغاز ماه مبارک رمضان تشخیص داده شد، شمارش روزها و اوقات شبانه روزی‌اش، بر اساس حرکت زمین به دور خورشید است و کدام درجه قرار گرفتن ماه در آن تأثیری ندارد. یعنی برای تعیین حدود روز اول ماه مبارک رمضان، گفته نمی‌شود در این ساعت از غروب که هلال رؤیت شد، روز آغاز شد، بلکه گفته می‌شود که «ماه» آغاز شد و همچنین با رؤیت هلال روز دوم، هر چند که خورشید هنوز غروب نکرده باشد، گفته نمی‌شود که روز تمام شد (باید نماز مغرب خواند و یا می‌شود افطار کرد). چرا که شمارش اوقات شبانه روز، بر اساس گردش شمسی (زمین به دور خورشید) می‌باشد. لذا آغاز و پایان روز، با خورشید محاسبه می‌گردد و آغاز و پایان ماه، با ماه (قمر).

پس اگر گفته شد: «مقدار متوسط طول ماه هلالی، ۲۹.۵۳ شبانه روز یا معادل ۲۹ شبانه روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است»؛ دوره‌ی آن نیز با تطبیق گردش زمین به دور خورشید بیان شده است. چنانچه محققان و پژوهشگران نجوم، در محاسبه‌ی طول ماه، شبانه روز را ملاک قرار داده و گفته‌اند: «مقدار متوسط طول ماه هلالی از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۶ میلادی ۲۹/۵۳۰۵۸۹ شبانه‌روز یا معادل ۲۹ شبانه‌روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۲/۹ ثانیه بوده است».

در نتیجه: اساساً این که بگوییم: «آغاز روز در ماه قمری از چه زمانی است»، صحیح نمی‌باشد، چرا که آغاز یا پایان روز، با افق به شمارش می‌آید که بر اساس گردش زمین به دور خورشید است و آغاز و پایان ماه در گاه‌شمار قمری، با رؤیت هلال اول ماه به شمارش در می‌آید.

سوال ۱۶: چرا با وجود عقل به دین هم نیاز داریم، جایگاه عقل و دین کجاست، آیا دین کامل کننده عقل است؟ (۱۶ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا می شود گفت: کسی که گنجی دارد، دیگر چه نیازی به نقشه، راهنما، کلید، دستورالعمل استفاده برای کمال و ارزش افزوده و محافظت دارد؟!

عقل ضرورت دین را می شناساند و دین، حجاب را از عقل و فطرت کنار می زند و اجازه نمی دهد نفس بر آن غالب آید.

توضیح:

کار عقل «تصدیق و تکذیب» بر اساس بدیهیات اولیه عقلی می باشد. مثلاً اگر بیان شد که «وجود یا واجب الوجود است، یعنی هستی عین ذاتش است و یا ممکن الوجود، یعنی ذاتش هستی نیست» - «هر پدیده ای، نیازمند به پدیدآورنده دارد» - «ممکن الوجود که نسبت وجود و عدمش برابر است، بدون عامل خارجی پدید نمی آید» - «رابطه و قوانین علت و معلول وجود دارد» ... می شناسد و می پذیرد؛ و همین طور اگر بیان شد که «عالم همین طوری، خود به خودی و تصادفی پدید آمده، اما از چنین نظم علیمانه و حکیمانانه برخوردار شده است» و یا «چندین هستی و هستی بخش، یا چندین خدا و خالق وجود دارد» و یا «تناقض وجود دارد و ...»، عقل نمی پذیرد و تکذیب می نماید.

الف - عقل اثبات می کند که عالم هستی خالق دارد علیم و حکیم؛ پس عالم هستی و از جمله انسان را بی هدف و بوج نیافریده است. لذا انسان به سوی هدفی رهسپار است که باید با وحی به او معرفی شود. (دین)

ب - عقل اثبات می کند که خالق هستی، هادی آن نیز هست، لذا هر چیزی را به سوی هدفش هدایت می کند، که اگر غیر از این باشد، مغایر با علم و حکمت است، پس انسان نیز باید از ناحیه او هدایت شود. (دین)

ج - عقل اثبات می کند که انسان صاحب اختیار است، بنابراین و بالتبع از قدرت انتخاب نیز برخوردار می باشد، لذا به غیر از «هدایت تکوینی» که مربوط به وجود و بودن [روحی و مادی] اوست، به «هدایت تشریحی» نیز نیاز دارد و باید قوانین چگونه سالم پیمودن این راه و به کمال رسیدن، به او ابلاغ شود. (دین)

د - عقل اثبات می کند که اگر عالم خالق و معبودی دارد (که دارد) و هدایت نیز می کند، پس باید شناخته شود (نظری) و عبادت و اطاعت گردد (عملی) و راه شناخت، عبادت و اطاعت درست را نیز خودش باید بنماید. (دین)

ه - عقل اثبات می کند که علم کافی ندارد، نه خود را می شناسد، نه این عالم را می شناسد و نه عوالم دیگر را می شناسد (نظری) و نه چه باید کردها و چه نباید کردها (شریعت) را می شناسد، پس باید برای رشد و کمال، به او شناسانده شوند. (دین)

و - عقل اثبات می کند که گاهی غالب بر نفس می گردد و گاهی نیز مغلوب آن واقع شده و مانند گنجی، زیر خروارها خاکِ جهل و نفس، مدفون می گردد و فطرتش نیز همین طور است، گاهی نورافشانی دارد و چون آینه منعکس می کند، و گاهی زنگار روی آن نشسته و هیچ نوری را منعکس نمی کند، اما او به نور عقل و نور فطرت احتیاج دارد؛ و اگر می دانست چگونه این دفینه های ارزشمند را خارج کند، هرگز مدفون نمی شدند، لذا نیاز به راهنمایی در غلبه و برداشتن حجابها دارد. (دین)

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام)، از اهداف بعثت انبیای الهی را خارج کردن عقل دفن شده و بیدار کردن فطرت بیان می دارند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَلُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ ...» (نهج البلاغه، خطبه اول)

ترجمه: پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند، و با ابلاغ احکام الهی حجت را بر آنها تمام نمایند، و توانمندی‌های پنهان شده‌ی عقل‌ها را آشکار سازند ...

ز - عقل می‌فهمد که عالم هستی اول و آخری دارد، ولی اصلاً نه آنها را (بدون وحی) می‌شناسد و نه از عاقبت امور اطلاعی دارد و نه می‌داند چه باید بکند و چه نباید بکند؟ و اگر بخواهد هر دستورالعمل در زندگی مادی خود را فقط با تجربه به دست آورد، عالم به پایان می‌رسد (مرگ فرا می‌رسد) و آزمایشات به پایان نمی‌رسد، و انسان همچنان در جهل زندگی نموده و به سوی کمال هدایت نمی‌شود. پس نیاز به ابلاغ تمامی امور دارد. (دین)

ح - در نتیجه، «عقل» دائماً اثبات وجود خدا، اثبات معاد، اثبات ضرورت هدایت و بالتبع اثبات نیاز به رسول، وحی و شریعت می‌کند. یعنی عقل «نیاز به دین» را به اثبات می‌رساند، نه این که بگوید: چون من هستم، نیازی به دین نیست. لذا اگر کسی گمان کند که «عقل» با دین تعارض دارد و یا از دین کفایت می‌کند، این حکم عقلی او نیست، بلکه غلبه‌ی نفس است.

از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنچه تو را به خدا (رشد در جهت تقرب به کمال) هدایت نماید. پرسیدند: پس آنچه معاویه (و نقشه‌کشان و ظالمان مثل او) داشتند چه بود؟ فرمود: آن عقل نبود، بلکه ادای عقل و شیطننت (نفس) بود. (اصول کافی، جلد یک، کتاب عقل و جهل)

دین، معرفی حقایق عالم هستی، آن گونه که هست و نیز ابلاغ، بیان و آموزش چه باید کردها و چه نباید کردهاست و «عقل» نیاز به ضرورت آموزش، تعلیم، تذکر، الگو، تزکیه ... و سایر ضرورت‌های هدایت و کمال را [که به واسطه‌ی دین محقق می‌گردد]، به اثبات می‌رساند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، ۲)

ترجمه: اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمتشان می‌آموزد، و حقا که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

ط - عقل اثبات می‌کند که خدایی هست، ولی نه تنها اثبات نمی‌کند که من بشر را از آن خدا و هدایت و اطاعتش بی‌نیاز می‌کنم، بلکه این نیاز مبرم و مستمر را به اثبات می‌رساند.

ی - عقل اثبات می‌کند که هیچ انسانی بی‌خدا و بی‌پرستش نمی‌ماند، پس اگر خدای حقیقی را نشاخت، خدایان کاذب را بندگی می‌کند - هیچ انسانی بی‌دین (آیین و روش زندگی) نخواهد بود، پس اگر دین حنیف و درست را نشناخت، از ادیان کاذب یا دستورالعمل‌های دیگران [که غالباً صاحبان زر و زور و تزویر] هستند پیروی خواهد نمود - هیچ انسانی بدون الگو نخواهد بود، پس اگر انسان کامل، بهترین الگو و اسوه‌ی حسنه را نشناسد، دیگران در راستای اهداف خود به او الگو خواهند داد.

عقل اثبات می‌کند که وقتی به بهانه‌ی عقل، علم و ...، خدا و اطاعت از او که در «دین» تجلی یافته است کنار گذاشته شود، وضع دنیا همین می‌شود که می‌بینیم، یک عده خود را صاحب عقل و علم برتر نامیده و دیگران را به استثمار و بندگی خود می‌کشند. ظاهر خودشان و ادعاهایشان چنان است که مخاطب گمان می‌کند اهل تعقل، تفکر، دانش و بینش هستند، اما در واقع حیوانی بیش نیستند، چون عقل را تعطیل کرده و از نفس حیوانی تبعیت می‌کنند:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا گمان می‌کنی که بیشترشان می‌شنوند یا اندیشمندند؟ آنان جز مانندستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

مرتبط:

[وقتی خدا به انسان عقل، تفکر و درایت داده تا راه خطا و گناه را بشناسد، لذا نیازی به مکتب‌های دینی باقی نمی‌ماند؟](#)

سوال ۱۷: در سایت‌هایی به دروغ و یا راست، به «فردوسی ستیزی» برخی از علمای اسلام، از جمله علامه طهرانی (ره) اشاره رفته است، چقدر صحت دارد؟ (دانشجوی حسابداری/بهبهان) (۱۹ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واژه‌ی «فردوسی‌ستیزی» غلط و خود در راستای اهداف یک جریان فکری انحرافی است (توضیح داده خواهد شد)، هر چند مطالبی که در برخی از سایت‌ها درج شده را در کتب ایشان نخواندیم، اما علما نیز مانند هر قشر دیگری، می‌توانند نظرات مثبت و منفی راجع به هر شخص و آثاری داشته باشند. در برهه‌ای که برخی ایراد وارد کردن به قرآن کریم، که کلامی الهی، کامل و بی‌ایراد می‌باشد را برای خود فخر دانسته و به آن مباحثات می‌کنند، تعصب نشان دادن نسبت به نقد یک عالم از فردوسی، جایی ندارد. منتهی باید دقت داشت که یک عالم، یک کارشناس، یک نقاد، یک تحلیل‌گر یا نویسنده، چه مبحثی را از چه منظری مورد بررسی و نقد قرار داده است.

به عنوان مثال: یک موقع از پادشاهان دوران قاجار و یا پهلوی سخن به میان می‌آید و شخصیت پادشاهان آن سلسله مورد مطالعه نقد قرار می‌گیرند، یک موقع به شرایط دربار در آن دوران و فساد و عیاشی‌هایشان اشاره می‌شود، یک موقع سرسپردگی‌ها و ...، مورد مطالعه قرار می‌گیرد، اما اگر کسی گفت: دوران قاجار، دوران گفتمان و گسترش روابط بین‌الملل بود، چرا که در مقابل مقداری پول و چند زن خارجی و کمی لیبند در مقابل تهدیدها، حتی بخش‌های گسترده‌ای از خاک غنی خود را اهدا می‌کردیم، پذیرفته نمی‌شود.

همچنین ممکن است از پادشاهان موفق و نامی ایران چون «کوروش» سخن به میان آید، پادشاهی که بنیان‌گذار مدنیت، صنعت و نظم نوین حکومتی بود. اما اگر کسی بدین بهانه که او یک پادشاه موفق ایرانی بوده است، وی را در مقابل دین الهی قرار دهد، پذیرفته نمی‌شود.

فردوسی:

الف - در مورد فردوسی نیز همین طور است، یک موقع سخن از ادیب، هنرمند، شاعر، نویسنده، حکیم و مبارز بودن وی سخن به میان می‌آید، البته که همه تصدیق دارند که فردوسی، شاعر برجسته و نامی ایران و زبان فارسی بوده است.

پس یک موقع به لحاظ شعر، ادب و آثار ادبی چون شاهنامه مورد بحث قرار می‌گیرد و هیچ کس در نبوغ بی‌بدلیل او که در این آثار تجلی یافته تشکیک نمی‌کند. همچنین یک موقع راجع به شخصیت و گرایش‌های اعتقادی وی صحبت می‌شود و همه اذعان دارند که فردی مسلمان بوده است. چنانچه آیت‌الله جوادی آملی درباره‌ی او می‌گوید:

«فردوسی از بزرگان شیعه است. آن روزی که بردن نام حضرت امیر (علیه‌السلام) جرم نابخشودنی بود، این بزرگوار به صراحت گفت «درست این سخن گفت پیغمبر است / که من شهر علمم علیم در است». آن روز خیلی سخت بود کسی نام حضرت را ببرد.»

مقام معظم رهبری که شخصاً از ادیبان برجسته‌ی معاصر می‌باشند، درباره‌ی فردوسی تعابیر قابل توجهی دارند، از جمله:

«فردوسی از اول با نام خدا شروع می‌کند - «به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه بر نگذرد» - تا آخر هم همین‌طور است؛ فردوسی را با این چشم نگاه کنید. فردوسی، خدای سخن است؛ او زبان مستحکم و استواری دارد و واقعاً پدر زبان فارسی امروز است؛ او دل‌باخته و مجذوب مفاهیم حکمت اسلامی بود؛ شاهنامه را با این دید نگاه کنید.» (۱۳۷۰/۱۲/۵)

ایشان پس از بررسی و ریشه‌یابی روحیه‌ی طاغوت‌ستیزی الهام گرفته از اسلام در مردم ما و استناد به شعرای قدیم، می‌افزایند:

«فردوسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. به يك آدم داستان‌سرا، اگر صرفاً داستان‌سرا و حماسه‌سرا باشد، حکیم نمی‌گویند. این «حکیم» را هم ما نگفتیم؛ صاحبان فکر و اندیشه در طول زمان او را حکیم

نامیدند. شاهنامه‌ی فردوسی پر از حکمت است. او انسانی بوده برخوردار از معارف ناب دینی. همه‌ی آنها حکیم بودند؛ سر تا پای دواینشان پر از حکمت است... اینها بزرگان ما هستند، اینها ائمه‌ی شعرند؛ در واقع باید گفت پیامبران شعر فارسی، اینها هستند. اینها برخوردار از معارف بودند. خودتان را برخوردار از معارف کنید. البته راهش آشنائی با قرآن، انس با قرآن، انس با نهج البلاغه، انس با صحیفه‌ی سجادیه است.» (۱۳۹۰/۵/۲۴)

ب - اما یک موقع عده‌ای می‌خواهند از این نمذ کلاهی برای خود بیافند و حکایتی مثل قرار دادن کوروش در مقابل دین الهی را جعل کنند، حُب معلوم است که نه تنها علما، بلکه هر صاحب عقلی انتقاد می‌کند.

در یک دوره که بحث ملیت بخشیدن به دین، با ترفند جدیدی نام «اسلام ایرانی»، از ناحیه‌ی اشخاصی چون آقای مشایبی راه افتاد، حکیم ابوالقاسم فردوسی از این منظر مورد سوءاستفاده و ابزار تبلیغاتی قرار گرفت، تا جایی که آقای احمدی نژاد رئیس جمهور وقت گفت:

«فردوسی مکتب پیامبر گرامی اسلام را نجات داده و بار حقیقی این مکتب را از دوش ناهلان برداشته و بر دوش ملت ایران گذاشت و این ملت نیز الحق به خوبی از عهده‌ی ایفای این مسئولیت برآمد.»

پیرو این ادعاهای جعلی و تحریفی و البته منحرف‌کننده درباره‌ی اسلام، نجات مکتب پیامبر گرامی اسلام و همچنین مفاخر ایرانی اسلام، چون فردوسی، برخی از علما موضع گرفتند. چنانچه از آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی نقل شد:

«این سخن ظلم بزرگی است به علمایی که از ابتدا تا امروز به دنبال حفظ مکتب اسلام و تشیع بوده و هستند... یعنی شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی، شهید اول و شهید ثانی و... که سال‌ها زندان را تحمل کرده و خونشان نیز در این راه ریخته شده است، اسلام را نجات نداده‌اند و فردوسی آن رانجات داده است.»

حُب این سخن واقعاً حق است و نقد غلو و انحراف گوینده است، نه نقد فردوسی. چنان که توضیح دادند: «برخی می‌گویند که هدف از مطرح کردن این حرف‌ها این است که با روحانیت مبارزه کنند و نقش آن را کم‌رنگ نمایند، همچنین گفته می‌شود که هدفشان قرار دادن مکتب ایرانی در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران است تا ما را از سایر کشورهای اسلامی جدا سازند.»

عده‌ای نیز خواستند داستان‌های مطروحه در شعر و ادب فردوسی و به ویژه شاهنامه را اثری در مقابل قرآن کریم و نهج البلاغه مطرح کنند که مثلاً به زبان فارسی بیان شده است! حُب بدیهی است که این تحریف کنه و پیام آثار ارزشمند و حکیمانه و الهام گرفته از آموزه‌های اسلامی فردوسی از یک سو و ایجاد انحراف در اذهان عمومی از سوی دیگر است و مورد نقد قرار می‌گیرد و حتی سند می‌آورند که اگر چه فردوسی در ابتدای شاهنامه به زنده کردن زبان پارسی بالید، اما در انتها از این که وقت صرف داستان‌سرایی کرده پشیمان شده و در قصیده‌ی بلندی گفته است:

سخن‌های پیغمبران خدای	بگویم بدان کش بود عقل و رای
من از هر دری گفته دارم بسی	شنیدند گفتار من هر کسی
سخن‌های شاهان با رأی و داد	به سخت و به سست و بلند و گشاد

...

کنون گر مرا روز چندی بقاست	دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک	دلم سیر شد ز آستان ملوک
نگویم سخن‌های بیهوده هیچ	به بیهوده گفتن نگیرم بسیج
که آن داستان‌ها دورغ است پاک	دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستی‌شان بُد بیخ و بن

مرحوم علامه طهرانی^(۵) و بسیاری از بزرگان و علمای دیگر، با این کج روی‌ها و سوءاستفاده‌ها و تحریف‌ها علیه اسلام و بزرگان علم، ادب، فرهنگ، هنر و از جمله شعر مخالفت داشته و دارند.

سوال ۱۸: با چند پزشک متخصص در مورد خودارضایی صحبت کردم به اتفاق نظر گفتند خودارضایی از نظر علمی هیچ ضرری ندارد، در حالی که اسلام آن را مضر و حرام خوانده است. آنها می‌گویند: اختلالات روحی و روانی نیز فقط به خاطر احساس گناه است. (۲۱ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه هستند مشاوران خانواده‌ای که اولین و آخرین توصیه‌ی آنها طلاق است، یا روان‌پزشکانی که بی‌حیایی علنی را برای رفع خجالتی بودن و یا گوشه‌گیر بودن سفارش می‌کنند و یا پزشکانی که مقداری شراب را برای رفع یبوست یا استرس و یا برای تقویت مو و باز شدن برخی عروق مصرف تریاک را پیشنهاد می‌کنند و تجویز می‌نمایند و اساتیدی که رسماً دشمنی با اسلام را تدریس می‌کنند. لذا تعجبی نیست که عده‌ای نیز خودارضایی یا «استمنا» را بدون ضرر و حتی مفید بخوانند.

نیاز جنسی که با ارضای جنسی مرتفع می‌گردد، در هر دختر و پسری پس از سن بلوغ شکوفا می‌شود و مانند هر نیاز دیگری، اگر درست مرتفع شد، مفید و اگر از راه غلط مرتفع گردید، مضر واقع خواهد شد.

برخی تا نام «اسلام» به میان می‌آید، بسیار متعصبانه و عوامانه موضع می‌گیرند. حتی خداوند متعال خود در قرآن کریم می‌فرماید: به محضی که نام خدا و وحدانیت او به میان می‌آید، قلوبشان مشمئز می‌گردد، تا آن که موضوع بحث تغییر یافته و سخن از خوشایندهای آنان به میان آید:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

(الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خدا به تنهایی (به وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر (مشمئز) می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند به ناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

برخی نیز از این شدیدتر هستند و هیچ حرف و سخن ایرانی را قبول ندارند و به دنبال نظرات خارجی‌ان هستند، چنان چه حتی کالای ایرانی را اگر نام خارجی داشته باشد، ترجیح می‌دهند. از این رو، ضمن آن که به صراحت بیان می‌داریم: «هر پزشکی که خودارضایی را (برای پسر یا دختر) مفید یا حتی بی‌ضرر بخواند، یا علم ندارد و یا مغرض است»، به چند بیان علمی خارجی‌ها اشاره می‌شود:

یافته‌های علمی، مراحل ابتلا به خودارضایی را به سه مرحله (stage) تقسیم کرده‌اند و برای هر یک بیماری‌هایی برشمرده‌اند:

اول - مرحله‌ی مشکل‌ساز (Problematic). در این مرحله که فرد برای مدتی است خودارضایی می‌کند، به عوارض زودرسی مبتلا می‌شود که از جمله‌ی آنها عبارتند از:

* - خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness)

* - عدم تمرکز حواس (Lack of concentration)

* - ضعف حافظه (Poor memory)

* - استرس و اضطراب (Stress/Anxiety)

دوم - مرحله‌ی گرفتاری شدید (Severe). در این مرحله که ابتلای فرد به خودارضایی شدت یافته است، علائم بیشتری نسبت به مرحله‌ی اول ایجاد شده و یا دیده می‌شود:

* - خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness)

* - عدم تمرکز حواس (Lack of concentration)

*- نوسان خلق یا تغییرات سریع خلقی (Mood swings)

*- حساسیت بیش از حد و زودرنجی (Irritability)

*- کمردرد (Lower back pain)

*- نازک شدن موها (Thinning hair)

*- ناتوانی جنسی زودرس در جوانی (Youth impotence)

*- بی خوابی یا بدخوابی و مشکلات مشابه (Insomnia/Sleep problem)

سوم - مرحله‌ی گرفتاری بسیار شدید یا حالت اعتیاد (Addictive) نام دارد که غیر از ابتلائات فوق، عوارض دیگری را نیز ایجاد می‌کند، مانند:

*- تار شدن دید چشمها (Blurred vision)

*- وز وز گوش (Buzzing in the ears)

*- انزال زودرس و غیرارادی یا خروج منی به صورت قطره قطره (prematurely Ejaculation)

*- درد کشاله ران و ناحیه‌ی تناسلی (Groin/Testicular pain)

*- دردهای قولنجی در ناحیه‌ی لگن و استخوان دنبالچه (the pelvic cavity or tail bone Pain or cramps in)

پزشکان و محققان دریافته‌اند که خودارضایی مکرر باعث تحریک بیش از حد سیستم عصبی پاراسمپاتیک و افزایش تخلیه آستیل کولین (Acetyl Choline) از انتهای این رشته‌ها در مغز می‌گردد. بروز دردهای مقاربتی در آینده - پرخاشگری - خارش‌های موضعی و حتی پروما - میل به تجاوز - اختلالات ذهنی و ...، دهها عارضه‌ی دیگری است که برای خودارضایی برشمرده و به اثبات رسانده‌اند.

از جمله منابع: www.sexualcontrol.com / www.med.umich.edu / www.marriage.about.com / www.bendov.info

مرتبط:

*- اگر می‌شود هر سؤال با شبهه‌ای را با این سایت مطرح نمود، بگوید آیا استمناء (خود ارضایی) حرام است؟ چرا مگر چه زبانی به کسی دارد؟

*- چگونه خود ارضایی (استمناء) را ترک کنیم؟

سوال ۱۹: باتوجه به تقارن نوروز امسال با ایام فاطمیه (ع)، لطفاً بفرمایید نحوه عملکرد ما در خصوص این دو مناسبت عرفی و دینی به چه صورت باید باشد تا هم آداب و رسوم خوب و پسندیده نوروز رعایت شود و هم به عنوان یک فرد شیعه و دوست دار اهل بیت (علیهم السلام) حرمت ایام شهادت ام الأئمه (علیهم السلام) را نگه داریم؟ (۲۲ اسفند ۱۳۹۲)

در ادامه‌ی سؤال آمده: لطفاً با استفاده به آیات و روایات و... جوابی کامل و جامع بفرمایید که هم متدینین و هم کسانی که آشنایی کاملی از دین ندارند بهره ببرند و هم در صورت لزوم هنگام مواجهه با معاندین و مغرضین بتوانیم جواب خوب، محکم و مستدلّی ارائه دهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا اجازه دهید در خصوص استناد به آیات و روایات به نکته‌ی مهمی اشاره شود:

متأسفانه مسلمانان از حیث‌های متفاوتی به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند. یکی از آن حیث‌ها چگونگی رجوع به آیات و روایات می‌باشد. به عنوان مثال: از ابتدا یک گروهی بودند که می‌گفتند: «حسینا کتاب الله»، یعنی این کتاب خدا برای ما کافست، همین ظاهرش را می‌خوانیم، هر چه فهمیدیم درست است و همان را عمل می‌کنیم و دیگر به پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) یا فقه و فقیه و عالم و عقل کاری نداریم. این گروه امروزه نیز وجود دارند که سبب آنها وهابیت می‌باشد.

متقابلاً یگ گروهی در شیعه به وجود آمد به نام «اخباریون»، اینها نیز گفتند: ما عین حدیث یا روایتی را که می‌خوانیم قبول داریم و عمل می‌کنیم. کار این دسته نیز این طور است که مثلاً اگر امام معصوم^(ع) به کسی که دل درد داشت فرمود فلان چیز را بخور، اینها به هر کسی که به هر دلیلی دل‌درد داشته باشد، همان را تجویز می‌کنند، چون در روایت آمده است.

اما روش موحد، مؤمن، مسلمان و به ویژه شیعه‌ی عاقل کاملاً متفاوت است. او می‌داند که نه تنها قرآن کریم بدون آموزه‌های حدیث و روایت و تأسی به سنت و سیره‌ی اهل عصمت (علیهم السلام)، قابل فهم درست و اجرای صحیح نیست و به همین دلیل در کلام وحی فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، بلکه می‌داند نه تنها «عقل، شعور، بصیرت و حکمت» آدمی، به بهانه‌ی ایمان و اسلام تعطیل نشده است، بلکه بر آن تأکید شده است. هم خداوند متعال در قرآن کریم مکرر بر تعقل، تفکر و تدبیر تأکید نموده است و هم آموزه‌های بزرگان و معلمان و الگوهای اسلام بر آن تأکید نموده‌اند، تا جایی که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه واله) فرمودند: اگر حدیثی از قول من برای شما نقل شد که با قرآن و عقل انطباق نداشت، به سینه‌ی دیوار بزنید و نپذیرید.

عید نوروز و تقارن با ایام فاطمیه (علیها السلام):

در خصوص «عید نوروز» و تقارن آن با «ایام فاطمیه» و گاه با دهه‌ی اول محرم یا ماه مبارک رمضان نیز همین طور است، انسان مؤمن عقل و تدبیر دارد و با درایت و بصیرت، تدبیر می‌کند و الزامی ندارد که حتماً آیه یا روایتی مستقیم را بیاورد و بگوید: پس طبق آن باید چنین کرد.

الف - ابتدا دقت کنیم که معنای «حلول سال نو» و سپس «عید» چیست و اساساً «عید نوروز» در فرهنگ ما ایرانیان و کل فارسی زبانان و پاره‌ای دیگر از ملل جهان چگونه است که گمان کنیم لابد در ایامی خاص چون فاطمیه^(ع)، با اعتقادات، گرایش‌ها و آداب مذهبی ما مغایرت دارد؟ آیا عید الزاماً یعنی «جشن و شادی» و جشن و شادی نیز الزاماً یعنی «بزن و برقص»؟! پس اگر چنین نیست، مغایرت و ضدیتی با هم ندارند.

ب - به فرض که اموری در یک سنت و فرهنگ ملّی، با اعتقادات و احکام اسلامی یا فرهنگ و مناسبات مغایرت داشته باشد، حُب همین یعنی یک امتحان در انتخاب که فرد کدام را ترجیح می‌دهد و نقش عقل

اینجا معلوم می‌شود. اگر انتخاب بین حلال و حرام بود، ایام و غیر ایام ندارد و اگر بین دو عمل مباح بود، هر کس به علقه‌ی شدیدتر خود متمایل می‌شود.

ج - عید نوروز و عزاداری در ایام فاطمیه^(ع)، یا دهه‌ی اول محرم یا ... همه سنت است، یعنی آداب و رسومی است که واجب نشده است. منتهی افراد به تناسب «گرایشات، میل‌ها و علائق» خود به آنها اهتمام می‌ورزند و بدیهی است که اگر امری، مناسکی، رفتاری و یا عرفی بین این دو مغایر بود، هر کس به هر طرف که علاقه‌ی بیشتری دارد کشیده می‌شود.

د - از معصوم^(ع) پرسیدند: برای شما چگونه عزاداری کنیم (منظور مناسک و رفتارهاست)، فرمودند: همان‌طور که برای خودتان می‌کنید. این سخن بزرگی است، یعنی خود را از ما و ما را از خود بدانید، یعنی مثل یک خویشاوند نزدیک هستیم. پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: من و علی پدران این امت هستیم «انا و علی ابوا هذه الامة».

حالا سؤال این است که اگر پدر، مادر، همسر یا فرزند کسی شب عید نوروز از دنیا برود و با عید مقارن باشد با آدابی چون شب سه، هفت، چهل یا سالگرد آن درگذشته، چه می‌کند و چگونه بین این دو را جمع می‌نماید؟ آیا ضرورتی است که حتماً یکی را مورد بی‌توجهی قرار داده و کنار بگذارد؟

اگر عید نوروز مصادف باشد با حادثه‌ای که یک قوم یا یک شهر یا یک کشور را عزادار کرده است، چه می‌کند؟ وقتی رژیم منحوس شاه، طلاب و جمع کثیری از مردم را ترور کرد، امام^(ره) اعلام عزای عمومی کردند و مقارن بود با جشن‌های نیمه‌ی شعبان. خُب حرمت نیمه‌ی شعبان با تمام آدابش حفظ شد، اما جشن و سرور برگزار نشد. و حال آن که نیمه‌ی شعبان، یک عید بزرگ دینی است نه فقط یک سنت ملی، اما وقتی مقارن با یک عزای عمومی و ناراحتی دل مردم شد، حدود هر کدام رعایت شد، با در نظر گرفتن اولویت‌ها. این یعنی کار عقل.

ه - آداب حسنه‌ی عید نوروز، مثل نظافت (یا همان خانه‌تکانی)، نو کردن به حد توان، صله‌ی ارحام و دید و بازدید دیگران، احتمالاً سفر و استفاده از طبیعت و ... هیچ یک با عزاداری این ملت در ایام فاطمیه منافات ندارد، هر چند که برخی سعی دارند حتماً این دو موضوع را مقابل هم قرار دهند و سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی در جنگ روانی علیه مردم بکنند.

چه اشکالی دارد که یک نفر صبح به دید و بازدید رود، و شب نیز مثلاً به مسجد یا هیئت برود، سخنرانی گوش کند و عزاداری هم بکند؟ چه اشکالی دارد اگر میهمانی به خانه‌ی او آمد، از او با روی خوش و به حد توان پذیرایی نماید، از آمدنش ابراز خوشنودی و خوشحالی کند، و حال آن که هر دو عزادار نیز هستند و به هم تسلیت هم می‌گویند؟

اما اگر عده‌ای گمان کردند که حتماً باید در عید بزَن و برقصی هم باشد، اینها در غیر ایام عزاداری نیز کاری سفیهانه، عملی لغو و فعلی حرام است و ارتکاب به آن در چنین ایامی، نشان بیشتری از غفلت دارد و اگر خدایی ناکرده به صورت علنی شد، بار منفی‌اش بیشتر می‌شود و بی‌حرمتی به مناسک مذهبی از یک سو و به حقوق مردم از سوی دیگر است.

و - حال برخی می‌گویند: آیا شیرینی بخیریم یا نخیریم؟ برخی می‌گویند: باید فقط خرما بگذاریم و ...، اینها همه عادات و غالباً خرافه است. یک موقع رسم بود که در مراسم ختم شیرینی نمی‌دانند و آن را نمادی از خوشحالی می‌دانستند، در حالی که حلوا نیز نوعی شیرینی است، اما بالاخره این نماد رعایت می‌شد و این رعایت کاری درست است، اکنون نیز در بسیاری از خانواده‌ها، شیرینی نماد خوشحالی نیست و در مراسم ختم نیز پذیرایی می‌شود، پس اشکالی ندارد.

چند روایت:

* - پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله): «إِنَّ بَشَرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ وَ قَوْتَهُ فِي دِينِهِ وَ حَزْنَتَهُ فِي قَلْبِهِ - شادی مؤمن در چهره‌ی اوست و قوت او در دینش و اندوه او در دلش.»

(شرح آقاجمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۵۰۵، ح ۲۴۵۴)

*- امام صادق (علیه السلام): «شیعیان ما پاره‌ای از وجود ما هستند و از زیادی گل ما آفریده شده‌اند؛ آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد، آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند.» (بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۴)

*- امام حسن عسکری (علیه السلام): «لَيْسَ مِنَ الْاَدَبِ اِظْهَارُ الْفَرْحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ»؛ اظهار شادمانی پیش انسان غمگین، از ادب نیست [دور از ادب است].» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴)

نتیجه:

آداب خوب و پسندیده‌ی عید نوروز، هیچ منافاتی با عزاداری در سوگ شهادت جانگداز سرور زنان عالم، حضرت صدیقه‌ی کبرا، فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) ندارد. لذا همگان می‌توانند ضمن آن که سال نو را آغاز می‌کنند، خانه‌تکانی می‌کنند، به دیدار یکدیگر می‌روند، بزرگان خانواده و یا خویشاوندان و یا حتی افراد به ظاهر غریب و غریبه (به ویژه در آسایشگاه‌ها) را مورد عطوفت و مهربانی قرار می‌دهند، از میهمان خود با روی باز استقبال و پذیرایی می‌کنند و ...، شعایر را نیز حفظ کنند، مجالس عزاداری را برپا کنند و این مراسم ارزشمند و مؤثر را به جای آورند.

متدین کاری می‌کند که «عقل» تحسین نماید.

مرتبط:

■ [نظر آیت‌الله نوری درباره‌ی ایام فاطمیه در نوروز](#)

سوال ۲۰: بفرمائید نتیجه گیری‌های عقلی، استدلالات، براهین، وکلاً عقل ما تا چه مرزهایی پیش میرود و مثلاً جهان شمول است یا نه؟ و چرا و چگونگی درست بودن یا غلط بودن استدلالات عقل را توضیح دهید.

(۲۴ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخ کامل با توضیحات خواسته شده مستلزم تقریر دست کم یک کتاب است که در این فرصت و امکان مقدور نمی‌باشد.

اما خلاصه بیان می‌شود که انسان نیازمند به شناخت است و رشد و تکامل او نیز مرهون شناخت بیشتر و دقیق‌تر می‌باشد. اما تردیدی نیست که انسان برای انجام هر کاری، به ابزار درونی یا برونی متناسب با آن کار نیاز دارد و «شناخت» نیز در هر موضوع و مقوله‌ای، ابزار خودش را می‌خواهد. لذا خداوند متعال به انسان ابزار شناختی موهبت نمود که «عقل» از جمله‌ی آنهاست.

انسان چند بُعدی است و عالم نیز چند بُعدی است، پس شناخت عالم ابعاد و ویژگی‌های متفاوتی دارد و ابزار متفاوتی می‌طلبد. از این رو برای شناخت حسیات به انسان حس داده شده است، با عقل نمی‌شود فهمید که رنگ آسمان آبی است یا قرمز، یا وزن و طول و حجم اجسام چقدر است، و همچنین برای شناخت ماوراء و آنچه حسی نیست، به انسان ابزار «عقل» داده شد. چنانچه در رابطه‌ی علت و معلول، اجسام دیده می‌شوند، اما چیزی به نام علت یا معلول، دیده نمی‌شود، بلکه با عقل فهمیده می‌شود.

پس ابتدا دانستیم که «عقل» یک ابزار است، ابزاری برای شناخت.

الف - عقل انسان، یک ماده یا جرم فیزیکی نیست که یک شکل داشته باشد، لذا انواع و اقسام دارد که هر کدام کاربردهایی دارند که وارد بحث آن نشده و فقط اشاره‌ای کوتاه می‌نماییم:

*- یک عقل (یا یک کار عقل)، اندیشه و شناخت «هست و نیست» می‌باشد. این عقل در خصوص «بود و نبود» می‌اندیشد، لذا هستی با عقل شناخته می‌شود. اعتبار آن نیز ذاتی است، یعنی ذاتاً شناخته شده است و سبب شناخت غیر می‌گردد، نه این که عقل با عقل به اثبات رسد. این دور است که عقل آن را قبول ندارد.

در تقسیم‌بندی، به این عقل می‌گویند: «عقل نظری» و کارش مبتنی بر «بدیهیات اولیه» ای است که به صورت خداداد در او نهادینه شده است. لذا هستی را می‌شناسد، بود و نبود را تشخیص می‌دهد و جمع نقیضین را نیز قبول ندارد.

عقل نظری که بحث از «وجود» و اقسام و ویژگی‌های آن دارد در همه یکسان است، پس حجت است. وگرنه هستی هیچ چیزی [اعم از ممکن یا واجب] قابل شناخت و استدلال جهت شناسایی نبود.

*- یک عقل (یا یک کار عقل)، تدبیر است یعنی انسان با فرماندهی عقل امورش را تدبیر می‌کند، یا به قول حکما با عقل «سیاست» می‌کند. به این عقل می‌گویند: «عقل عملی». این عقل نیز اگر محجوب و مغلوب نفس نگردد، حجت دارد، چرا که بر اساس یک اصول بدیهی حکم می‌دهد.

*- عقل برهانی قسمی دیگر از اقسام عقل می‌باشد و با این عقل است که در افعال خداوند متعال اندیشه می‌کند، برایش سؤال پیش می‌آید، در پی پاسخ می‌گردد و اگر برهان و استدلال محکم و قاطع و منطبق با بدیهیات اولیه‌ی عقلی دریافت کرد، می‌پذیرد.

ب - پس چون «عقل» یک چیز است و مبتنی بر یک بدیهیات است، نتیجه‌گیری‌های عقلی، استدلالات و براهین، [اگر واقعاً عقلانی باشند]، برای همگان یکسان بوده و حجت دارد. لذا حتی در آموزه‌های اسلامی تأکید بر تکیه بر عقلانیت شده است و حتی در خصوص پذیرش نقل نیز ملاک قرار گرفته است. چنانچه

حقانیت قرآن کریم نیز با عقل شناخته و تثبیت می‌گردد و پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز فرمودند: اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که با عقل و وحی مطابقت نداشت، به سینه‌ی دیوار بزنید و نپذیرید.

آیت‌الله جوادی آملی: «عقل نظری، مُدرک هست و نیست؛ عقل عملی، نیروی مدیر و مدبّر بر افعال انسانی؛ عقل دینی، مُدرک مسائل درون دینی؛ عقل تجریدی و تجربی، زیرمجموعه‌ی منابع معرفتی و علم به بود و نبود؛ عقل برهانی به عنوان منبع دین که در کنار دلیل معتبر نقلی، فتوایش همان فتوای دین می‌شود و عقل عرفی از آن جهت که حاصلش طمأنینه‌ی عقلایی است» معتبر است و حجّیت دارند.

خداوند متعال در قرآن کریم و بیش از ۳۰۰ آیه، به عقل و حجّیت آن با تعابیری چون: «**يعقلون**»، «**تعقلون**»، «**یتفکرون**»، «**تتفکرون**»، «**یعلمون**»، «**تعلمون**» و «**یتدبرون**»، تصریح نموده است، چرا که عقل عمومیت دارد.

ج - اما باید دقت داشت که حکم عقل، باید حکم عقل باشد تا برای همگان حجّیت داشته باشد، نه این که آدمی نام هر میل، کشش، نفس و خواسته‌ی نفسانی خود را «عقل و عقلانیت» بگذارد.

از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آن چیزی است که شما را به خدا نزدیک می‌کند. پرسیدند: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمودند: آن عقل نبود، بلکه ادای عقل و شیطنیت بود.

(اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل)

در همین روایت دقت کنیم، فرمودند: عقل [اعم از نظری، عملی و ...]، آن است که شما را به سوی خدا هدایت کند و به او نزدیک کند (قرب الی الله)؛ خُب این یعنی چه؟ یعنی: موجب رشد و کمال شما گردد. خداوند متعال کمال محض است و عقل انسان را به کمال می‌رساند، پس به سوی او هدایت می‌کند و سبب قرب به او می‌شود.

د - تردیدی نیست که اگر کسی بخواهد یک نتیجه‌گیری یا برهان عقلی را رد کند، باید دلیلی عقلی بیاورد. پس عقل عمومیت و حجّیت دارد.

منتهی دقت شود چنانچه بیان شد، شناخت هر چیزی ابزار خودش را می‌خواهد. به عنوان مثال: خدا و معاد و نبوت و کتاب و ... با عقل به اثبات می‌رسد، اما عقل نمی‌تواند بفهمد حال که عدالت ضروری و حتمی است، شیوه‌ی آن چگونه خواهد بود. این کار علم است، یعنی یک اطلاع علمی است. علم نیز در محسوسات با تجربه‌ی علمی که مبتنی با بدیهیات اولیه‌ی عقلی است شناخته می‌شود و امور غیبی با ابزار وحی که آن نیز حقانیتش با عقل به اثبات رسیده، شناخته می‌شود.

سوال ۲۱: با کسانی که به شکل علنی به مقدسات توهین و فحاشی می‌کنند چه باید کرد؟ از جمله کسانی که اساساً با دین اسلام مخالفند و به پیشوایان و فقهای اسلام بی‌حرمتی یا اهانت می‌کنند. (لیسانس عمران/شیراز) (۲۹ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که همگان موافق نخواهند بود و مخالفت با مقدسات نیز می‌تواند علل متفاوتی داشته باشد که عمدتاً ریشه در عدم اطلاع کافی از یک سو و هوای نفس از سوی دیگر دارد. اما «اهانت و فحاشی» با مخالفت، انتقاد، سؤال و شبهه متفاوت است که به غیر از جهل و هوای نفس، نمود بی‌تربیتی، بی‌حرمتی، لجاجت، عناد و بغض نیز می‌باشد.

خداوند متعال خود راجع به برخی از بندگان می‌فرماید، آن قدر بغض دارند که هر گاه سخن از خدای واحد و احد به میان می‌آید، قلبشان مشمئز می‌گردد:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»
(الزمر، ۴۵)

ترجمه: چون خدا به تنهایی (به وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منجر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند به ناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

و نیز می‌فرماید: افسوس بر این بندگان که هر گاه برای آنان پیامبری، راهنمایی، روشنگری، هدایت-کننده‌ای و خبری کمال‌بخش می‌آید، فقط مسخره می‌کنند:

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، ۳۰)

ترجمه: دریغا بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آن که او را ریشخند می‌کردند.

*- بدیهی است که نمی‌توان یک روش یا نسخه‌ی ثابت جهت برخورد با این گونه افراد یا موارد بیان داشت، چرا که هر شخصی، هر جمعیتی، هر موقعیتی، هر هدفی و ... متفاوت است، به ویژه با توجه به این که ما نباید در مواجهه با مخالفت‌ها و احیاناً بی‌ادبی‌ها و اهانت‌ها، متقابلاً اسیر هوای نفس خودمان بشویم.

الف - گاه ممکن است لازم باشد که انسان با سعه‌ی صدر، متحمل این شنیده‌ها گردد و با منطق و نرمی او را از فحاشی باز دارد تا مرتکب گناه بیشتری نشود. و ابتدا به او متذکر گردد که مخالف بودن با فحاشی، هتاک و مسخره کردن متفاوت است و البته عواقب سختی دارد که دامنگیر خواهد شد.

ب - گاه ممکن است لازم باشد که انسان به شدت برخورد کند و شخص بی‌ادب، هتاک، مفتر و لجوج را سر جایش بنشانند. البته نه با انجام خلافی متقابل.

ج - گاهی لازم است انسان، فرد یا جمع را از موضع فحاشی، به بحث بکشاند و چون لجاج دارند، بحث به جدل کشیده می‌شود. در اینجا لازم است به بهترین شکل و منطقی با او جدل شود و البته قصد و جهت جدل باید به سمت دعوت او به حق باشد.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (التحل، ۱۲۵)

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده دانایتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] دانایتر است.

د - گاهی در جمعی که مشغول به فحاشی و مسخره کردن شده‌اند، باید تذکر داده شود و اگر نشد، انسان سعی کند موضوع بحث را عوض کند تا از این فضای معصیت خارج شوند و اگر نشد، خودش مجلس را به اعتراض ترک نماید:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (الأنعام، ٦٨)

ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین.

بدیهی است اگر کسی به فحاش و دشمن احترام گذاشت و یا بر اثر خودکمی بینی با آنان همراهی کرد و یا به خاطر روی دربایستی سکوت کرد و در جمع آنها باقی ماند، خودش نیز از آنان خواهد بود.

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ١٤٠)

ترجمه: و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.

ه - گاهی شخص هتاک، آنقدر جاهل است که هیچ گونه عکس‌العملی، جز نتیجه‌ی سوء، حاصلی نخواهد نداشت؛ در چنین شرایطی باید اصلاً محل نگذاشت و رد شد و برای نجاتشان دعا کرد. این از ویژگی‌های «عبادالرحمن» است و هر کسی توفیق و توان آن را ندارد؛ چنان چه شخصی که مالک‌اشتر را نمی‌شناخت، به او فحش داد و بعد فهمید کیست و از ترس دنبالش رفت تا عذرخواهی کند، اما دید او در مسجد است و این جاهل و فحاش را دعا می‌کند:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (الفرقان، ٦٣)

ترجمه: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به فروتنی راه می‌روند، و چون جاهلان [به ناروا] خطابشان کنند، سلام گویند [و درگذرند].

مرحوم علامه طباطبایی^(ه) در ذیل این آیه: «صفت دومی که برای مؤمنین آورده این است که، چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده می‌کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل می‌شنوند، پاسخی سالم می‌دهند، و به سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می‌گویند، شاهد این که کلمه‌ی سلام به این معنا در آیه «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيَمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» - (الواقعه، ٣٦) می‌باشد، پس حاصل و برگشت معنای این کلمه به این است که: بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی‌کنند.» (المیزان)

و - خلاصه آن که افراد و اهداف متفاوت هستند و نمی‌شود یک روش بیان نمود. گاهی کسی در حال فتنه است و البته هتاک و فحاشی نیز می‌کند و افترا هم می‌بندد و ممکن است حکمش از طرف حاکم شرع، قتل باشد (مثل سلمان رشدی)، گاهی ممکن است کسی از بد روزگار به تنگ آمده است و جو سازی‌های دشمنان سبب گردیده تا دوستان را دشمن و عامل گرفتاری‌های خود دیده باشد، خُب باید صرف نظر از فحاشی‌اش، دید مشکل او چیست و در حد امکان برطرف نمود.

یک حکایت:

به امام حسن مجتبی^(علیه‌السلام) در زمان حکومتش خبر دادند که یک کشاورزی ورد زبانش فحش به علی و آل او علیهم‌السلام است. فرمود: برویم ببینیم چه می‌گوید و چرا؟ همه گمان کردند که لابد اگر به حکم صَبّ معصوم به قتل نرسد، دست کم به خاطر فحاشی و اهانت به ولایت و حاکم و خلیفه، به شدیدترین وجه مجازات و عقوبت خواهد شد.

حضرت تا به او رسیدند خود را معرفی کردند: «من حسن بن علی هستم»؛ و آن کشاورز عوام و جاهل شروع کرد به فحش دادن. حضرت دلجویی کردند که چه می‌کنی؟ کسب و کارت چگونه است و ...؟ او نیز از کمی باران، بدی محصول، خرابی بازار گفت و گرفتاری‌هایش را برشمرد.

حضرت پرسیدند: اگر همه‌ی محصولت را بخرند، به چند راضی هستی و مشکلات تو مرتفع می‌شود؟ قیمتی داد و حضرت همه‌ی محصولش را خرید. او هم شروع کرد به گریه، عذرخواهی، ندامت و

خلاصه باید: با سعه‌ی صدر، اخلاق، بصیرت، علم و دقت شرایط را شناخت و به تناسب برخورد مفید نمود.

سوال ۲۲: چرا بعضی روحانیون جوانان را تشویق به ازدواج در سن کم می‌کنند در حالی که اوضاع بیکاری و تورم کشور را می‌دانند؟ واقعاً یک جوان ۱۷-۱۸ ساله با چه پولی می‌خواهد یک زندگی را بچرخاند؟

(پیش‌دانشگاهی) (۳۰ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

علما، فقها و روحانیون، آموزه‌های اسلام در مکتب وحی و سنت اهل عصمت (علیهم‌السلام) را ترویج می‌نمایند، چرا که بدون تردید نجات انسان و رشد و موفقیت در شئون متفاوت زندگی فردی یا اجتماعی، مستلزم فراگیری، باور و تحقق آن آموزه‌ها می‌باشد و به غیر از آن سبب هبوط و سقوط جوامع بشری می‌گردد، چنانچه گردیده است.

الف - شرایط اقتصادی، یک اصل بسیار مهم می‌باشد، اما باید بدانیم که «زیربنا» نیست. نگاه اسلام به زندگی، با نگاه سرمایه‌داری که اقتصاد و سود را زیربنا می‌داند یا با نگاه مارکسیستی که انسان را ابزار تولید و اقتصاد را زیربنا و هدف می‌داند، بسیار متفاوت است.

شرایط اقتصادی، هیچ وقت در هیچ کجای عالم (مگر برای قلیلی از آحاد یک جامعه)، خوب نبوده است و بعید است تا مدت‌ها پس از ظهور و استقرار حکومت عدل جهانی نیز خوب شود، اما «ازدواج» در هیچ کجا و در هیچ شرایطی متوقف و ریشه‌کن نگردیده است، چرا که یک نیاز فطری، ضرورت عقلی و ساختار اصلی زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد.

ب - در مقابل نگاه اسلام و آنچه خداوند متعال سبب رشد، کمال و رفاه مادی و معنوی برشمرده است، نگاه مادی قرار دارد که به اشکال و صورت‌های متفاوت ظهور و بروز می‌یابد و گاه در قالب «اپسم»‌ها به صورت رسمی القا می‌شود و اغلب به صورت یک نگاه و رفتار به فرهنگ جوامع تحمیل می‌گردد.

در این نگاه، نه تنها اقتصاد اصل است، بلکه حتی تمامی نیازهای عقلی، فطری، عاطفی، غریزی و ... نیز با نگاه اقتصادی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد، تا آنجا که حتی هدف از ازدواج و تولید نسل نیز اقتصادی می‌شود.

ج - در این نگاه، ازدواج کاملاً مغایر با سودآوری می‌باشد. از یک سو افراد را که باید برده‌وار ابزار تولید و در اختیار سرمایه‌گذاران باشند به امور دیگری چون: عشق، تعهد، خانواده و ... پایبند می‌کند و از سوی دیگر مصرف تجرد و هزینه‌های آن که از جمله «هزینه‌های زندگی فردی و نیز فحشا» می‌باشد را کاهش می‌دهد و اثر خود را در توابع آن می‌گذارد.

اما در نگاه اسلام، انسان بنده‌ی خداست نه ابزار تولید و سود بندگان دیگر. رشد، کمال و رفاه او نیز مستلزم ارضای صحیح و درست همه‌ی نیازهای مادی و معنوی اوست.

د - تردیدی نیست که هزینه‌های مادی و معنوی بالا رفتن سن ازدواج، کاهش نرخ ازدواج، افزایش نرخ طلاق، کاهش نرخ جمعیت و ... که به تک تک آحاد یک جامعه تحمیل می‌گردد، به مراتب افزون بر هزینه‌های ازدواج و زندگی مشترک و سالم می‌باشد. اما همان‌هایی که ظاهراً فقط دید اقتصادی دارند، اذهان عمومی را فقط نسبت به ازدواج هراسان و نگران می‌کنند و از آثار سوء اقتصادی در کاهش ازدواج هیچ نمی‌گویند.

ه - خداوندی که فرمود: بندگان در جوانی یا حتی نوجوانی ازدواج کنند، علیم و حکیم و هادی و رازق است. هم به نیازهای آنچه خلق کرده آگاه است و هم نسبت به راه‌های رشد و رفاه بندگان بصیر و هادی است و هم نسبت به مشکلات آنان «خبیر» می‌باشد و اوست که «رب‌العالمین» و تربیت‌کننده‌ی امور است.

او می‌داند که یک نوجوان یا جوان، به رشد عقلی مرد یا زن ۳۰ و ۴۰ ساله نرسیده است و البته که امکانات مالی فراوانی نیز ندارد، اما می‌داند که عواطف، شعور و غرایز او، از سن بلوغ رشد دارد و اگر در مسیر صحیح نیافتد، موجب انحرافات گوناگون و هلاکت او می‌گردد، اما اگر به وقت ازدواج کند، ابواب فتح و موفقیت به روی او و بالتبع جامعه گشوده می‌شود.

و - البته در آموزه‌های اسلامی، فقط زود ازدواج کردن نیامده است، بلکه یک زنجیره‌ی بافته شده از حلقات مربوطه است. چنانچه فرمود: اسراف نکنید - تشریفات را کنار بگذارید - ازدواج را سخت نگیرید - به فرزندان یا بی‌بضاعت‌ها در امر ازدواج کمک کنید - مهریه را کم بگیرید - در جهیزیه تجارت و چشم و هم چشمی نداشته باشید - دوست [دختر یا پسر] نگیرید - نگاه آلوده به یکدیگر نداشته باشید - ظاهر خود را فریبده نکنید و جاذبه‌های جنسی خود را در معابر و منظر عموم به نمایش نگذارید - خودسازی داشته باشید - دگرسازی داشته باشید - نیکی، تعاون و تقوا را محور روابط اجتماعی خود قرار دهید - نسبت به هم سازش و گذشت داشته باشید و

بدیهی است که اگر این آموزه‌ها تبلیغ و ترویج گردد و راه و روش مردم در ساختار «سبک زندگی» قرار گیرد، ازدواج راحت، ارزان، قابل تحقق و موجب رفع بسیاری از ناهنجاری‌های روانی، اخلاقی و اجتماعی می‌شود و بستر رشد و رفاه سالم نیز فراهم می‌گردد و شکوفایی اقتصادی سالم را نیز به ارمغان می‌آورد.

لینک:

[کارت تبریک عید نوروز - انکس شهبه / پایگاه پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات](#)

[کارت تبریک های عید نوروز - جمعیت زندگی / ارسال به دوستان](#)

www.x-shobhe.com

سوال ۲۳: یکی از اهداف ازدواج تولید نسل است. کسی که بچه‌دار می‌شود یک انسان را وارد این دنیایی که پر است از شرارت انسان‌ها و پر از خصلت‌های غیر انسانی و ... است می‌کند، آیا این خودخواهی نیست؟ (۵ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نویسنده‌ی محترم، پس از اشاره به معترض بودن خیلی‌ها نسبت به ورودشان به این دنیا و مقصر برشمردن پدر و مادر، به درستی افزوده است: «خیلی از جوانان امروزی چنین سوالی را در ذهن خود دارند، ولی نمی‌گویند. چنانچه من کسانی را می‌شناسم که فقط به همین دلیل ازدواج نکرده‌اند تا به خاطر خودخواهی خودشان کودکی را وارد چالش‌های غیرعادلانه‌ی این دنیا نکنند!»

اما باید به نکات ذیل که به صورت خلاصه بیان می‌شود دقت گردد:

الف - ضدتبلیغ علیه ازدواج و بچه‌دار شدن به هر بهانه‌ای، خود بزرگ‌ترین ظلم به طبیعی‌ترین نیاز انسانی فرد و جامعه می‌باشد.

ب - هر چند که یکی از دلایل ازدواج، تولید نسل می‌باشد، اما ازدواج تنها علت، سبب و عامل تولید نسل نیست، لذا این تولید اگر با ازدواج صورت نگیرد، حتماً بدون ازدواج صورت می‌پذیرد و نوزادان بسیاری از رابطه‌ی نامشروع به دنیا می‌آیند و افراد زیادی نیز باید با تحقیقات فراوان و انجام آزمایشات متفاوت به دنبال پدر واقعی‌شان بگردند [چنان چه یکی از معضلات جامعه‌ی کنونی آمریکا و اروپا، ازدیاد افراد بی‌هویت است که فقط مادرشان شناخته شده است]. البته تردیدی نیست که معضل فقط در شناسایی پدر نیست، بلکه بالتبع معضلات دیگری چون کمبودهای روانی، اخلاقی، رفتاری شخصی و نیز به هم ریختگی نظم اجتماعی را نیز تحمیل می‌کند.

پس تولد با ازدواج یا بدون ازدواج صورت می‌پذیرد، چرا که نیاز فطری، شخصی و اجتماعی بشر است که حتی در ساختار فرهنگ، اقتصاد، سیاست و امنیت ملی نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. پس، حال که چنین است، چه بهتر این تولدها، بر اساس نظم معینی باشند که در همه‌ی ادیان، فرهنگ‌ها، مکاتب و جوامع، تحت عنوان «ازدواج» تعریف شده است. لذا خودداری از ازدواج به بهانه‌ی نیاوردن فرزند، فقط یک بهانه و توجیه غیرمقبول است.

ج - همان‌طور که تصریح نمودید، تولید مثل فقط یکی از اهداف ازدواج است، نه همه‌ی هدف از ازدواج، هر چند که خود هدف بسیار مهمی است، انسان برای زندگی و کمال، نیازهای مادی و غیرمادی فراوانی دارد که بسیاری از آنها با ازدواج و همچنین تولید نسل محقق می‌گردد.

انسان عقلاً و فطرتاً عاشق کمال است و کمال او نیز فقط به خوب خوردن، راحت خوابیدن و ارضای شهوت جنسی به هر شکلی، حاصل نمی‌گردد. رسیدن و درک جایگاه همسری، پدری، مادری، خانواده، فامیل ... و آثار مرتبت روحی و روانی آن بر شخص و تشکل جامعه‌ی سالم، روابط کمال‌بخش و ... نیز از مراتب کمال می‌باشد، لذا زوجین اگر ازدواج هم نکنند، یکدیگر را در زندگی فاکتور نمی‌گیرند، بلکه روش غلط و مضر را جایگزین می‌کنند، یا در واقع بدل را به جای اصل می‌گذارند. مرد به سراغ زن می‌رود، زن به سراغ مرد می‌رود؛ فقط رفع نیاز جنسی نیست، بلکه گاه مدت‌ها بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند، به یکدیگر عشق می‌ورزند، حتی صاحب اولاد می‌شوند و ... - چرا که نیازمند و عاشق این کمالات هستند. پس، چه بهتر که طبق اصول و ضوابط کمال‌بخش این نیازها را مرتفع کنند تا گامی از مرحله‌ی حیوانی فراتر رفته و در مراتب انسانی رشد کنند.

د - بله، در یک نگاه، جوامع انسانی پُر از ظلم و جور است و البته همیشه همین‌طور بوده است، گاه در زمان یا جامعه‌ای کمرنگ‌تر و گاه در زمان یا جامعه‌ی پررنگ‌تر می‌شود. اما این همه انسان پاک، سالم، با اخلاق، متعهد، از افشار معمولی (عوام) گرفته تا فرهیختگان، در اصناف متفاوت معلم، پزشک، مهندس، کاسب، تاجر، عالم، دانشمند، کارگر، کشاورز و ... که در سرتاسر عالم وجود دارند نیز در همین جامعه‌ی پر از ظلم و جور به دنیا آمده و تربیت شده‌اند.

پس مرد و زن می‌توانند بگویند: ما ازدواج می‌کنیم و فرزندان خوبی نیز تربیت می‌کنیم.

ه - به ویژه جوانان دقت کنند که شعارهایی چون: بد بودن ازدواج - راحتی زندگی مجردی، به ویژه پس از یک بار ازدواج و طلاق زودرس - اولاد کمتر و زندگی بهتر - ارزش نهادن به خودداری از بچه‌دار شدن، به بهانه‌ی بد بودن این دنیا یا سایر بهانه‌های خیالی و واهی و ...، که ریشه در اندیشه‌های اومانیسمی، ارزش لذت و خودنگری دارد، دروغ‌هایی است که به جهان سوم‌ها و به ویژه ملل مسلمان القا می‌کنند، وگرنه غربی‌ها که خودشان عوامل اصلی ظلم، جور و فساد در عالم هستند، ملت خود را دائم تشویق به ازدواج و بچه‌دار شدن می‌کنند.

جالب است که بدانیم در جوامع اروپایی و امریکا، تأهل و والاتر از آن برخورداری از خانواده (فرزند)، یک امتیاز بزرگ شخصیتی و ارزشی است که در استخدام یا احراز هر پست و مقامی لحاظ می‌شود، اما به ما القا می‌کنند که جامعه بد است، پس به دنیا آوردن فرزند در این دنیا خودخواهی است! می‌خواهند از سوئی هر گونه عشق، عاطفه و تعهد را در آحاد جامعه بکشند و از سوئی دیگر مفسد و تباهی‌ها و ناهنجاری‌های شخصی و اجتماعی مجرد را ترویج کنند و از سوئی دیگر، آمار تولد و رشد جمعیت در جوامعی که مسحورشان نیست را کاهش دهند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۴: در قرآن می‌فرماید: یکی از پیامدهای ازدواج، ایجاد الفت و انس بین زن و شوهر است. ولی آنچه من بعینه می‌بینم این ویژگی درباطن من نهادینه نشده. من روز اول علاقه‌ای به همسرم نداشتم و به سفارش نزدیکان اقدام به این امر کردم و اکنون بعد از ۲۰ سال نیز نه انسی به وی دارم، نه مودتی و نه رحمتی. (۶ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر فرمود: ازدواج سبب تسکین می‌گردد، خیر و برکت دارد، ایمان را محافظت می‌کند و ...، معنایش این نیست که حتماً و یقیناً برای همگان و با هر شرایطی که ازدواج کرده و زندگی کنند چنین است. [بسیاری حتی همسرانی چون امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) را کشتند]؛ چنانچه اگر فرمود: نماز انسان را از فحشا باز می‌دارد، معنایش این نیست که اگر کسی چند رکعت ادا نماز را درآورد، حتماً از هر گونه زشتی و ناپاکی بازداشته می‌شود.

قرآن کریم که خود کلام وحی و کتاب هدایت است، سبب هدایت برخی و گمراهی بیشتر ظالمین می‌گردد و البته همه آیات خدا همین‌طور هستند:

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

الف - آیات مربوط به خواص و برکات ازدواج یا هر موهبت و نعمت الهی دیگر نیز همین‌طور است، اثر مثبت آن بستگی به شیوه‌ی برخورد و استفاده از آن نعمت دارد، اگر عادلانه نبود و ظالمانه بود، نه تنها شفا و رحمتی در آن نیست، بلکه «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

ب - در آیات قرآنی و آموزه‌های اسلامی (احادیث)، فقط همین یک آیه راجع به ازدواج نیامده است، بلکه رهنمودها، راه‌کارها و باید و نبایدهای فراوانی وجود دارد که اگر لحاظ نشد، حتماً آثار مفیدی را از دست می‌دهد.

به عنوان مثال: فرمود که با «کفو = همتا»ی خود ازدواج کنید و هرگز نفرمود که به سفارش دیگران ازدواج کنید. پس اگر کسی چنین نمود، ممکن است ازدواج موفقی داشته باشد و یا برعکس - و یا فرمود: او را ببینید؛ یعنی بشناسید. یعنی ببینید می‌توانید او را دوست داشته باشید و او نیز شما را دوست داشته باشد یا خیر؟ پس اگر کسی ندیده ازدواج کرد، باید متحمل عواقبش نیز بگردد.

وقتی از روز اول نیز هیچ علاقه‌ای به او نداشتید، معلوم است که هیچ خُسنی در او برای شما دوست داشتنی نبوده است، خُب نباید با او ازدواج می‌کردید.

ج - بدیهی است که انسان اگر ۲۰ سال با یک شیء بی‌جانی نیز همراه باشد، دست کم به آن انسی پیدا می‌کند، چه رسد به یک انسان و آن هم انسانی که همسر اوست. پس اگر با او مأنوس نشده‌اید، هیچ محبتی هم در دلتان ایجاد نشده است و ...، ضعف از خودتان است و به آیات قرآن کریم برنمی‌گردد.

به قول مقام معظم رهبری: «فیتله‌ی محبت دست خود انسان است»، یعنی می‌تواند شعله‌ی آن را کم و زیاد کند. پس اگر انسان نخواهد به کسی یا چیزی محبت داشته باشد، حتماً نخواهد داشت، حتی اگر از آسمان نازل شده باشد. انسان اگر نخواهد محبت محبوب را ببیند، نمی‌بیند، هر چند سر محبوب را به خاطر او جلوی چشمش از تنش جدا کنند و حتی هر چند محبوب خدا باشد.

د - این بیان جناب‌عالی از حالات خود نسبت به همسران نشان می‌دهد که یا به طور کلی خیلی خشک هستید و یا هیچ زحمتی برای ایجاد الفت، انس، محبت و رحمت متقبل نمی‌گردید و یا یک مشکل اساسی دیگری دارید که به مسائل درونی و شخصی خودتان برمی‌گردد. از این رو لازم است پس از ۲۰ سال، حتماً اولاً تلاش نمایید و ثانیاً اگر پاسخ نگرفتید، به مشاوره آگاه و صالح مراجعه نمایید تا راهنمایی کند.

و - نباید منتظر بمانید تا الزاماً همسر در شما ایجاد محبت کند، هر چند که معلوم است او شما را دوست دارد که این بی‌مهری و بی‌محبتی و از آن بدتر «بی‌رحمتی» شما را ۲۰ سال تحمل کرده است؛ و یقیناً محبت خود را بارها و به اشکال مختلف ظهور و بروز داده است، اما شما نخواستید این پیامها را دریافت و ادراک نمایید. انسان گاهی دچار «مقاومت ادراکی» خودآگاه یا حتی ناخودآگاه می‌گردد.

در هر حال شما نیز باید سعی و تلاش کنید تا محبت پیدا کنید و این محبت را بروز دهید. بروز محبت، خود تشدیدکننده‌ی محبت است. اما اگر به خود القا کنید که من از اول به او علاقه نداشتم، هیچ گاه نیز محبتی پیدا نکردم و هنوز هم چنین است، هرگز محبتی در دل خود احساس نخواهید کرد.

وقتی می‌فرمایید: «اکنون بعد از ۲۰ سال نیز نه انسی به وی دارم، نه مودتی و نه رحمتی»، دست کم اقراری به بی‌رحمی خودتان است که آن دیگر به همسران و ازدواج اختصاص ندارد.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۵: با توجه به اینکه رهبر این همه فدایی دارد چرا امام زمان ظهور نمی‌کند تا عدل بر قرار کند این همه فدایی رهبر قطعاً با تعدادی بیشتر فدای امام زمان هم می‌شوند، یعنی هنوز ۳۱۳ مرد پیدا نشده است؟ (معارف اسلامی/بندر عباس) (۱۰ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی مهم توجه نمایید:

الف - فرموده‌اند که حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، هر گاه ۳۱۳ یار داشته باشند ظهور می‌نمایند، بلکه فرموده‌اند که هنگام ظهور ۳۱۳ یار دارند. یعنی برخورداری از ۳۱۳ یار، شرط ظهور نمی‌باشد، بلکه از مشخصه‌های ظهور است.

ب - فرموده‌اند ۳۱۳ فدایی، بلکه فرموده‌اند ۳۱۳ یار. بدیهی است که فداییان حضرتش (علیه‌السلام)، از همان زمانی که غیبت نمودند تا کنون، به مراتب بیش از این تعداد می‌باشد. در دوران همین انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، صدها هزار شهید دادیم که حتماً و یقیناً از فداییان امام زمانشان بودند که حاضر شدند با مجاهدت در راه اسلام، جان و مال را با خدا معامله کنند. چه بسا تعداد علما و فقهای که در همین مدت به شهادت رسیدند و یا رحلت نمودند و یا در قید حیات هستند، به مراتب بیش از این تعداد باشد. اما ۳۱۳ یار، یعنی ۳۱۳ نفری که بتوانند به نمایندگی ایشان جهان را اداره کنند. ۳۱۳ نفر ابوالفضل العباس، علی اکبر و حبيب و حرّ لازم است - ۳۱۳ نفر امام خمینی^(ه)، امام خامنه‌ای، شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مدنی، شهید دستغیب و ... لازم است. حضرت مسیح، حضرت خضر، مالک اشتر و ... علیهم‌السلام از یاران ایشان به هنگام ظهور هستند.

ج - قیام امام معصوم (علیه‌السلام)، شرایط و ویژگی‌های خود را دارد و به همین دلیل شاهدیم که جز سیدالشهداء (علیه‌السلام)، مابقی قیام نکردند، چون شرایطش حاضر نبود و قیام نتیجه‌ی لازم را نمی‌داد.

به امام سجاد (علیه‌السلام) گفتند: پدر شما با ۷۲ تن قیام کرد و به شهادت رسید، شما نیز قیام کنید، ما با شما هستیم. ایشان فرمودند: پدرم با ۷۲ تن قیام نمود، من اگر ۷ تن داشتم، قیام می‌کردم.

به امام صادق (علیه‌السلام) که هزاران دانش‌پژوه و یقیناً صدها فدایی داشتند، گفتند: با این همه نیرو چرا قیام نمی‌کنید؟ برای نماز در صحرائی توقف کرده بودند و فرمودند: اگر یاران من به تعداد بزغاله‌های این گله بودند قیام می‌کردم. راوی گوید: پس از نماز شمردم، ۱۶ یا ۱۷ رأس بود.

د - ظهور و قیام حضرت، برای تحقق تمامی وعده‌های الهی در سایه‌ی برقراری حکومت جهانی به رهبری خلیفه‌الله است، لذا مهم‌ترین شرط تحقق آن، آمادگی و پذیرش جامعه‌ی انسانی است. ما هنوز در جامعه‌ی خودمان که مردمش مسلمان، اغلب شیعه و حکومتش اسلامی و قوانینش طبق فقه اسلام است، مشکل داریم. هنوز چه در حکومت و چه در بدنه‌ی مردم، ناآگاهی و یا حتی ناخشنودی از ساختار اسلامی، فرهنگ اسلامی، اقتصاد اسلامی و ... وجود دارد.

در همین جامعه‌ی خودمان، هنوز دعوای جدایی دین از سیاست [حتی میان برخی از اهل علم] وجود دارد، هنوز به آحاد جامعه القا می‌کنند که «چرا باید حجاب اجباری باشد»، هنوز برخی گمان می‌کنند که بدون امریکا نمی‌شود نفس کشید. برخی دیگر بر این باورند که برای رشد اسلام و پیشرفت جامعه‌ی اسلامی باید خاضعانه امتیاز داد و ...!

لذا باید ضمن دعا، کار کنیم و قدم اول خودسازی می‌باشد.

سوال ۲۶: چرا از نسل حضرت یوسف (ع) پیامبری مرسل نشد؟ آیا علت آن تواضع دیر هنگام در مقابل پدرش است و یا آیا علت خاص دیگری دارد؟ گاهی در محافل شبهاتی در این خصوص مطرح می‌شود. (لیسانس ادبیات فارسی/ری) (۱۱ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (العمران، ۳۳)

ترجمه: همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

حال مگر کسی می‌داند که چرا آنان را انتخاب کرد و برگزید تا سؤال ایجاد شود، چرا دیگران یا نسل دیگران را به نبوت و رسالت برنگزید.

الف - دستگاه هستی و تدبیر امور آن، بر نظمی مبتنی بر علم، حکمت و مشیت الهی استوار است و چنان چه خود می‌فرماید: «از علم جز قلیلی به انسان داده نشده است»؛ لذا گاه برای انسان سؤالات بی‌پاسخی که دانستن آنها نیز فایده‌ای به حالش ندارد، پیش می‌آید، لذا در قرآن کریم و آموزه‌های اهل عصمت (علیهم‌السلام) تأکید شده است که از آنچه برایتان فایده‌ای ندارد یا دانستن آن موجب ضرر و زیان و ناراحتی شما می‌شود و یا سؤال از آن زود هنگام است و به موقع با وحی یا ... خواهید دانست، نپرسید.

از این رو، چرا نبوت در این سلسله قرار گرفت و چرا در نسل حضرت یوسف (علیه‌السلام) قرار نگرفت و ...، بیان نشده است که کسی بداند و البته دانستن آن نیز مشکلی را حل نمی‌کند و به کمالی نمی‌افزاید، وگرنه حتماً بیان می‌شد.

ب - در گذشته نیز سؤالات بسیاری مطرح بود که چرا این نبی شد و آن نشد و یا حتی اهل غرور که به ثروت و مکنث و هوش و زکاوت کاذب خود می‌بالیدند می‌گفتند: چرا خدا به او وحی داد و به ما نداد؟! اما خداوند متعال پاسخ گذشتگان و آیندگان را در این مورد در یک کلام بیان نمود، مبنی بر این که وحی، نبوت و ولایت، امور مربوط به خداوند متعال و ربوبیت اوست و او داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِنْ لَدُنِّ اللَّهِ رَسُولٌ مُّسْتَضَرًّا» (الانعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آنان را نشانه‌ای آید گویند: هرگز ایمان نپاریم تا آن که همانند آنچه به فرستادگان خدا داده شده است، به ما نیز داده شود. [بگو:]: خدا داناتر است که پیامبری خویش را کجا بنهد. به زودی بدان‌ها که گناه کردند به سزای آن نیرنگ‌ها که می‌کردند خواری و عذاب سخت از نزد خدا خواهد رسید.

ج - گاهی برخی از مردم، از روی عوامی و نادانی و گاه از روی عمد و انحراف، برای خود و دیگران نسبت به آنچه نمی‌دانند داستان‌سرایی می‌کنند و گاه اصلاً متوجه نمی‌شوند که این تفسیر و تأویل به رأی‌ها از شیطان است، لذا سبب انحراف عقلی، علمی و دینی آنها در دنیا و معذب شدنشان در آخرت می‌گردد.

به عنوان مثال: همین نقل که او به پدرش احترام ننمود و یا دیر از اسب پیاده شده و احترام نمود از جمله‌ی این داستان‌سرایی‌ها می‌باشد. درست مثل فیلم‌های تخیلی و احساسی هندی.

در حالی که این اهانت بزرگی به ساحت یک انسان عاقل است، چه رسد به یک نبی که معصوم نیز هست و مخاطب وحی الهی می‌باشد. و این بافته‌ها در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که او پدرش را در رأس مجلس نشاند و مقابل او به خاک افتاد «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»

سوال ۲۷: بحث چشم برزخی تا چه حد قابل قبول است؟ با فرض قبول اینکه صاحب چشم برزخی می‌تواند با نگاه به چهره‌ی افراد خوب و بد بودنشان را تشخیص داده و چهره‌ی اخروی آنان را ببیند، آیا این با ستارالعیوبی خدا در تضاد نیست؟ (کاردان عمران/اراک) (۱۴ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واژه‌ی «چشم برزخی» یک اصطلاح است، یعنی انسان گام به گام به مراحل از رشد برسد که چشمش فقط مانند چشم حیوانات، اجسام را نبیند، بلکه بصیرت پیدا کند و شاهد حقایق عالم هستی گردد.

الف - ظاهر انسان و ابزار شناخت او، با ظاهر حیوان و ابزارهای شناختش هیچ تفاوتی ندارد. انسان نیز مانند حیوان قلب (جان)، گوش و چشم دارد. با گوش اصوات را می‌شنود، با چشم اجسام را می‌بیند و با قلب (جان) می‌فهمد. لذا اگر قرار باشد محدود به ظواهر عالم ماده باشد، می‌شود غلفت‌زده‌ای مانند یک حیوان و یا بدتر از او. چنان چه فرمود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آدَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت (گویی) بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] قلب‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند.

اما خداوند متعال به انسان عقل، فطرت، شعور، بصیرت، علم، فهم و وحی نیز داده است. لذا حتی با شنیدن صوت مادی (مثل آیات قرآن) به واسطه‌ی همین گوش ظاهری، یا با دیدن ظواهری از اجسام یا حوادث و اتفاقات، می‌تواند گنه آن را ببیند و با بصیرت خود، حقایق پشت آنها را فهم نماید. یعنی پرده‌ها و حجاب‌های مادی از جلوی چشمش کنار می‌رود.

ب - کنار رفتن حجاب‌ها از ظواهر که در اصطلاح به آن چشم برزخی می‌گویند، در همگان وجود دارد، منتهی مانند سایر کمالات بشری، شدت و ضعف مرتبه دارد و قوت آن نیز بستگی به اراده و همت خود شخص دارد. به عنوان مثال در ظاهر نوشیدن آب سبب و یا شراب سبب، هیچ تفاوتی وجود ندارد و چه بسا در ظاهر، نوشیدن شراب مدرن‌تر، شیک‌تر و گران‌تر به نظر آید و موجب تفاخر نیز بگردد، اما کسی که پرده از چشمش کنار رفته، شرابخوار را به چشم دیگری می‌بیند و مشاهده می‌کند که چه آتشی به شکمش می‌ریزد، به این می‌گویند چشم برزخی.

یا همین طور است دیدن ظاهر انسان‌های کافر، مستکبر و ظالم. بی‌تردید ظاهر آنها نه تنها بسیار قشنگ‌تر از ظاهر انسان‌های موحد، مظلوم به ظلم آنها و مستضعف است، بلکه به نظر می‌آید بسیار هم اهل گفتمان، فهم و شعور هستند، اما چشم بصیرت (یا همان چشم برزخی) مؤمن باز است و حیوان وحشی بودن آنها را در پشت آرایش‌ها، لباس‌ها، دیالوگ‌ها، شعارها، خودروها، مجالس و آداب ظاهری بسیار قشنگ می‌بیند، اما غافل فریب این ظواهر و ماسک‌ها را خورده و مجذوبشان می‌گردد:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا گمان می‌کنی که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران (چهارپایان) نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

ج - ستارالعیوبی خداوند متعال نیز ضمن آن که عمومیت دارد و همگان را شامل می‌گردد، متناسب با میزان رعایت و عدم پرده‌داری بندگان نیز می‌باشد. منتهی پرده‌ها برای افراد به تناسب رشدشان متفاوت است. برخی با دیدن تاریکی پشت پرده‌ی اولیه، می‌فهمند شب است، یعنی پشت پرده را می‌بینند، برخی دیگر باید از اتاق بیرون روند تا ببینند، برخی دیگر (مثل مست یا گیج‌شده با مواد مخدر) آسمان یا جلوی پایش را هم نگاه کند، نمی‌فهمد شب است.

بدیهی است که «ستارالعیوبی» خدا به مثابه‌ی جلوگیری از فهم، شعور و ادراک مردم نیست. وگرنه شناخت هیچ کافر، مشرک، منافق، ظالم، مستکبر، سارق، جنایتکار و مجرمی ممکن نبود.

بله، خداوند متعال ستارالعیوب است، حتی برای شمر و یزید نیز ستارالعیوب است، چرا که حتماً چهره‌ی واقعی آنها (حقیقت وجودی و ماهیت آنها) بسیار رذل‌تر، کثیف‌تر و دهشتناک‌تر از آنچه بود که در کربلا نشان دادند، اما این بدان معنا نیست که اگر پرده‌ری کردند و مبتلا به فسق و جنایت آشکار شدند، هیچ کس تشخیص ندهد. وگرنه مردم از کجا فرق بین امام حسین (علیه‌السلام) و یزید را تشخیص داده و بدهند؟

البته این تشخیص برای همه نبود و نیست، آنان که به واسطه‌ی معرفت و ایمان چشم بصیرت (یا همان چشم برزخی‌شان) باز شده، به همان تناسب و میزان تشخیص داده و می‌دهند، و یک عده‌ی دیگری هیچ نمی‌بینند. و این معنا فقط در بدی‌ها نیست، در حقایق زیبای عالم هستی و نیکی‌ها نیز چنین است.

بله، خداوند رحمان، ستارالعیوب نیز هست، وگرنه کاری می‌کرد که نقشی که جرم اشخاص در صورت باطنی‌ها بسته است، در صورت ظاهرشان نیز هویدا گردد (مثل قیامت). اگر می‌خواست، می‌توانست چنین کند، اما نکرد تا راه توبه نیز باز باشد. چنان چه فرمود:

«وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (محمد(ص)، ۲۰)

ترجمه: و اگر بخواهیم، آنها را به تو نشان می‌دهیم به طوری که آنها را به صورت و شمایل بشناسی، و حتماً آنها را در سبک و شیوه‌ی گفتار خواهی شناخت، و خداوند کرده‌های شما را می‌داند.

اگر دقت شود، مراتب ستاری نیز مشهود است. مرحله‌ی اول همان سیمای ظاهر و ظواهر است، خدا عیب‌ها را پوشاند تا به ظاهر سرایت نکند، اما همین که کسی شروع به سخن می‌کند، خودش است که پرده‌ری می‌کند و قرار نیست که خدا به بهانه‌ی ستارالعیوبی، راه فهم و شناخت دیگران را ببندد. آیا چنین نیست که همه‌ی ما افراد را از لحن قول و کلامشان می‌شناسیم. منتهی همین شناخت نیز شدت و ضعف مرتبه دارد. با یک لحن در کلام، یکی مجذوب شده و فریب می‌خورد، اما دیگری متوجه می‌شود که حقه، فتنه، کلک و دام است.

د - این که گفته می‌شود فلان عارف چشم برزخی داشت، نیز از همین قواعد مستثنی نمی‌باشد. همین بصیرتی است که خدا به همگان داده است، منتهی شدت و ضعف مرتبه دارد. بنده و شما تا یک حدی می‌بینیم و تشخیص می‌دهیم، انسان‌های کامل‌تر بیشتر حقایق را می‌بینند و تشخیص می‌دهند، انسان کامل (امام معصوم (علیه‌السلام)) بیشتر از همگان می‌بیند و تشخیص می‌دهد و عالم در محضر خداوندی است که سمیع، بصیر، علیم و خبیر است.

و البته هیچ کس بیش از آن مقدار که خدا بخواهد، نمی‌بیند، اگرچه گناهکار پرده‌ری نیز کرده باشد، چنان چه فرمود: بسیاری از گناهان را حتی ملائک کاتب، انبیا و اولیا نیز متوجه نمی‌شوند و فقط خدا از آنها آگاه است.

سوال ۲۸: آیا تبعیضی که پدر مادر بین فرزندان خود قائل می‌شوند [چه در زمینه عاطفی، محبت کردن، رفتار، گفتار و چه در زمینه پرداخت از اموال و ارث] گناه نیست؟ (۲۰ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه تفاوت قایل شدن بین فرزندان، در برخی از خانواده‌ها به وضوح دیده می‌شود و حتماً تأثیرات سوء عاطفی و تربیتی دارد، به ویژه اگر این تفاوت رفتارها در زمینه‌ی عاطفی نیز بروز داشته باشد. همان‌طور که فرزندان تعهدات و تکالیفی نسبت به والدین دارند، آنها نیز تعهدات و تکالیفی نسبت به فرزندان دارند که هر دو باید رعایت کنند. همان‌طور که عاق والدین هست، عاق اولاد نیز هست.

اما توجه به چند نکته بسیار لازم و ضروری است:

الف - گاهی همسر و فرزندان، ضمن مهر و علاقه به شوهر و پدر، به اموال او به چشم ارثیه نگاه می‌کنند و به خاطر همین نگاه، مواضع و رفتارهای بسیار ناپسندی نیز دارند و در واقع به طور ناخودآگاه نوعی روزشماری برای رسیدن مرگ او و تملک بر ارثیه نیز دارند. این نگاه طمع‌کارانه، بسیار غلط و البته ظالمانه است.

هر چند قاعدتاً پدر کار و تلاش می‌کند تا رفاهی برای خانواده فراهم نماید و هر گاه نیز از دنیا رفت، آنچه دارد برای ورثه می‌ماند، اما دلیل نیست که وراثت در قید حیات او نیز به دارایی‌هایش به چشم ارث نگاه کنند و اگر به یکی از فرزندان یا حتی خویشان و غریبه‌ها چیزی داد، فکر کنند که از سهم‌الارث آنها داده است؛ او نیز مجبور نیست که اگر خواست به همسر یا فرزندان چیزی بدهد، حتماً طبق قانون سهم‌الارث رفتار و تقسیم نماید.

باید قبول کرد که او نیز یک انسان است با تمامی آرزوها، امیدها، اهداف و تدبیرها و هر چه دارد مال خودش است، نه دیگران؛ اگرچه در قبال خانواده و دیگران نیز وظایف و تکالیفی دارد.

ب - گاهی پدر یا مادر هیچ تفاوتی بین فرزندان قایل نیستند، اما برخی از آنها حساس شده و هر کاری را به همین چشم می‌بینند، لذا هر رفتار یا گفتار آنها را با این موضع ارزیابی کرده و مورد قضاوت قرار می‌دهند. به محض آن که گفت: «فلان فرزندم سرما خورده است»، می‌گویند: «دیدید! من که سرما خورده بودم چنین نگفت» و یا اگر چیزی به کسی داد، فغانش بلند می‌شود که چرا مشابه‌اش یا همان میزان را به من نداد؟!

ج - گاهی تفاوت شخصیت، منش، رفتار و گفتار فرزندان، این تفاوت برخورد از سوی والدین را ایجاد می‌نماید. بالاخره فرزندان (به ویژه از سن بلوغ به بعد)، هر کدام شخصیت و منش و رفتارهای مستقل و خاص خود را دارند. حتی ممکن است یکی اهل شوخی باشد و یکی نباشد و رفتار متفاوت والدین در قبال این دو، به نظر هر کدام از آنها تبعیض بیاید.

به عنوان مثال: اگر یک فرزندی اهل ایمان، تقوا، مطالعه، تحصیل، کار، خانواده و ... بود، و دیگری در این مواضع در نقطه‌ی متفاوت بود، یکی در ادب و آداب با والدین منشی داشت و دیگری نداشت و ... نمی‌شود انتظار داشت که والدین با هر دو یک نوع رفتار را داشته باشند؛ لذا حتی ممکن است که یکی را بیشتر و یکی را کمتر دوست داشته باشند، چه رسد به این که نسبت به آنها رفتار متقابل و متفاوت داشته باشند.

من مواضع رفتاری و گفتاری خاص خود را در مقابل والدین دارم، برادر یا خواهر بزرگ‌تر یا کوچک‌ترم مواضع دیگری دارند و هر کدامان نیز انتظار رفتار متقابلمان متفاوت است. حال آنها چه باید بکنند که احساس تبعیض نشود؟

د - در عین حال پدر و مادر در روش‌های تربیتی باید بسیار سعی کنند که تبعیضی که به مثابه‌ی بی‌عدالتی یا ظلم به یکی شود نداشته باشند (به ویژه در سنین کودکی که فرزند قوه‌ی تشخیص و تحلیل ندارد)، چرا که عواقب سوء خود را در پی دارد و چه بسا نه تنها در نگاه آنها به والدین، بلکه حتی در ساختار شخصیتی آنها نیز تأثیر نامطلوبی بجای گذارد.

بدیهی است هیچ پدر یا مادر بدون نقصی وجود ندارد و به همین نسبت فرزندان آنها نیز مجموعه‌ای از رفتار و شخصیت خوب و بد را دارا هستند.

ما چون از یک سو پدر و مادرمان را دوست داریم و از سوی دیگر خود را وابسته به آنها می‌دانیم، انتظار داریم که هر پدری مانند حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و هر مادری مانند حضرت فاطمه‌ی زهرا (علیها‌السلام) باشد و هیچ خطایی از آنان سر نزنند.

اما فرزندی که چنین به موشکافی و قضاوت در مورد رفتار والدین می‌پردازد، خوب است از یک سو به خودش نیز نگاه کند و از سوی دیگر به آنها نیز توجه کند که مگر همه علامه‌ی دهر هستند؟! حُب خیلی‌ها نمی‌دانند و یا بلد نیستند.

از این رو، به جای آن که نگاه کنیم آخرت آنها چگونه خواهد بود و خدایی ناکرده خوشحال باشیم از این که معذب خواهند شد، باید درس و عبرت بگیریم برای رفتار خود با فرزندانمان و نسبت به آنان نیز موضع مهر، محبت، عطف و احترام داشته باشیم.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۹: می‌خواهم قصه‌ای بنویسم که طی آن یک فرشته آسمانی با یک انسان ازدواج می‌کند! آیا با توجه به این که خلاف نظام تکوین است، اشکالی دارد؟ (۳۶ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

داستان اگر واقعیت داشته باشد یا از واقعیت‌هایی اقتباس نشده باشد، سراسر تخیل غیرواقعی یا واهی می‌شود. و حال آن که تصور و تخیل نیز باید منطقی داشته باشد تا هم جذب کند و هم مؤثر و مطلوب واقع شود. اگر به فیلم‌های تخیلی نیز توجه کنید، اغلب زمینه‌ساز جریان‌ها، تفکرها، رفتارها یا حتی اختراعات و تسلیحات در آینده می‌باشد. لذا مطمئن باشید تصویری که کاملاً دور از ذهن و بعید از تحقق است، جاذبه نیز ندارد.

دقت نمایید که شما وظیفه ندارید دیگران را با تخیلات واهی سرگرم نمایید؛ اما اگر خدا به شما نعمت خیال‌پردازی، داستان‌سرایی و قلم داده است، وظیفه دارید داستان‌هایی بنویسید که درس، عبرت، تجربه، تذکار، نصیحت، انذار و بشارت داشته باشد تا هم بندگان خدا بهره ببرند و هم خدا از کار شما راضی باشد. شما می‌توانید آنچه در مورد یک فرشته را در ذهن دارید، منطبق با واقعیت در یک زن تجلی دهید، زن خوب و مرد خوب، از فرشته نیز بالاتر، زیباتر و رویایی‌تر هستند. در ضمن به ملائک نیز افترا نبسته‌اید. خداوند متعال از هر گونه افتراپی، از جمله زن یا مرد خواندن فرشتگان و جنسیت دادن به آنها که تصور جاهلیت بوده است، پرهیز داده است.

داستان‌سرایی را نیز باید از قرآن کریم و کلام وحی آموخت. قصه‌های قرآنی سراسر واقعیت است، سراسر درس، حکمت، موعظه، اندرز و علم ارتباطات و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی است، بیان نقاط ضعف انسان یا جوامع با دلایل و نقاط یا راه‌کارهای رشد و رفاه با برنامه و دلایل است و البته نه تنها خشک و بی‌روح نیستند، بلکه بسیار جذاب نیز می‌باشند، چرا که معقول و مقبول و منطبق با نیازهای روحی، روانی، عقلی، عاطفی و جسمی بشر هستند.

در قرآن کریم، از فرشته، جن، انسان، حیوان، گیاه و جامد، داستان می‌خوانید، گاهی استعاره‌هایی نیز وجود دارد که باید در ذهن و تخیل متصور شوند، مثل تشبیه سازمان و تشکیلات منافقین به خانه‌ی عنکبوت. از نجواها، از توطئه‌ها، از فتنه‌ها، از مقاصد خیر، از خیانت‌ها و از توبه‌ها، قصه می‌خوانید و چقدر زیبا و حکیمانه. در قصه‌های قرآن، از اخلاص و بندگی گفته است، از معرف و شناخت گفته است، از نافرمانی و معصیت گفته است، از عشق سخن دارد، از روابط جنسی و میل به این روابط تا سرحد گناه سخن دارد، از جنگ، از صلح، از برخورد دو عالم یا نبی، از برخورد عالم با جاهل و ...، اما همه حکیمانه و منطقی و آموزنده و جذاب، چه را که سراسر قصه‌ی خودمان است:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: همانا ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است، آیا نمی‌اندیشید؟!

پس قصه‌پردازی، نه تنها کاری تفریحی و پوچ نیست، بلکه امری بسیار ضروری، لازم و مؤثر است و البته یکی از ضعف‌های بزرگ جامعه و فرهنگ ما نیز کمبود قصه و رومان است، چنانچه مقام معظم رهبری بارها به این نقیصه و ضرورت برطرف کردن آن اشاره کرده‌اند. به همین دلیل میدان برای تاخت و تاز یک طرف از یک سو جذب و پذیرش از سوی دیگر، برای قصه‌های واهی و مخرب دیگران با اهدافشان خالی و مساعد شده‌است.

از این رو انسان عاقل، انسان مسلمان و متعهدی که از استعداد قصه‌پردازی برخوردار است، تکلیف بسیار مهمی بر دوش دارد که از نعمت انجام آن نیز برخوردار شده است. حال حیف نیست که این سرمایه را با تخیلات واهی، بی‌نتیجه یا مخرب هدر دهد؟ خواه قصه‌ای ساده برای کودکان بنگارد، یا قصه‌ای عاشقانه یا یک رومان ادیبانه و حکیمانه.

ملاحظه:

دقت نمایید که وقتی می‌خواهید با کسی ارتباط ایمیلی برقرار کنید، حتماً نشانی ایمیل خود را درست درج کنید و بین حروف آن نیز فاصله نیندازید و حروف دابلو را اول آن بنویسید و ...، تا مخاطب بتواند متقابلاً پاسخ را برای شما بفرستد و یا اگر در صفحه اصلی درج شد، خبر دهد.

سوال ۳۰: علل تأخیر در ظهور چیست و آیا احادیثی در این زمینه وجود دارد؟

(لیسانس علوم کامپیوتر/رضوانشهر) (۲۸ فروردین ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که تا ندانیم «امامت» چیست و «امام» کیست و چه جایگاه و شئونی دارد و «غیبت و ظهور» یعنی چه؟ نخواهیم دانست که چرا غیبتی رخ داد و علل تأخیر در ظهور چیست؟ از این رو در اندیشه‌ی «مهدویت» که جان اسلام است، یا دچار ظاهرنگری می‌گردیم و یا دچار خرافات می‌شویم.

ظهور که در مقابل غیبت است، یعنی چه و این که ما منتظر ظهور حضرتش (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) می‌باشیم، یعنی منتظر چه هستیم؟ منتظریم که ایشان را ببینیم؟ خُب که چه؟ مگر آنان که پیامبر اکرم، یا امیرالمؤمنین، یا سایر امامان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را دیدند، چه اتفاقی افتاد؟ چند نفر آدم شدند و چند نفر علیه آنها دست به شمشیر و فتنه شدند؟

الف - امامت و امام، دو شأن دارد: یکی همان امامت به معنای اعم و اتمّ آن است که موضوع و مصداق آن ربطی به بندگان ندارد، بلکه خدا تشخیص می‌دهد که رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را امام کند. و همچنین امام، به انجام تکالیف امامت خود می‌پردازد، چه مردم او را بخواهند یا نخواهند. اما شأن دیگر امام «حکومت» است و ما منتظر حکومت آن حضرت هستیم. ظهور یعنی ابتدای قیام و حرکت علنی، برای استقرار حکومت عدل الهی در سرتاسر جهان.

ب - بدیهی است که حکومت را باید مردم بخواهند تا محقق شود و استقرار یابد و اگر مردم نخواهند، حکومتی بر آنان حاکم نمی‌گردد. البته این بدان معنا نیست که پس مردم هر چه خواستند، همان حق است، بلکه بدان معناست که مردم اگر بخواهند حق بر آنان حکومت می‌کند و اگر نخواهند باطل بر گرده‌ی آنان می‌نشیند و سرنوشت دنیوی و اخرویشان را رقم زده و تحمیل می‌کند.

مردم اگر نخواهند، حتی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز غریب می‌شود و مجبور به هجرت می‌گردد. از نظر مردم مکه غایب می‌شود و در میان مردم مدینه ظهور می‌نماید. مردم اگر نخواهند، امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) به جای حکومت، خانه‌نشین می‌شود و دیگران حاکم می‌شوند، مردم اگر نخواهند، امام حسین (علیه‌السلام) به مسلخ کشانده شده و سر از بدنشان جدا می‌شود و یزیدها بر آنان حاکم می‌شوند.

ج - پس معلوم می‌شود که علت اصلی تأخیر در ظهور حضرت مهدی (علیه‌السلام)، مساعد نبودن زمینه برای قیام و برپایی حکومت جهانی عدل الهی است.

بدیهی است که مردم اگر با عقل، فطرت، علم، نصیحت، تذکر، امر به معروف، نهی از منکر و سایر تعلیمات و توجهات بیدار نشوند، با ضرب و شتم و شدت بلاها و مصایب بیدار می‌شوند و متوجه می‌گردند که کاری از خودشان و یا «ایسم‌ها» و یا «احزاب» و یا شعارهایی چون دموکراسی و حقوق بشر، یا ابرازهایی چون: پول یا ناتو ساخته نیست، بلکه فقط یک منجی الهی (انسان کامل) که با پشتوانه‌ی قدرت، حکمت و مشیت الهی حرکت می‌کند، می‌تواند بشر و بشریت را نجات داده و تا سر منزل مقصود هدایت کند.

چنانچه امروزه شاهد این کثرت و سرعت بیداری و بیزاری از تمامی طواغیت هستیم.

د - بدیهی است (چنانچه بیان شد)، قیام و حکومت بدون خواست و حمایت مردم محقق نمی‌گردد، و صد البته که انتظار اولیه از کسانی است که مدعی شناخت و انتظار ایشان هستند. پس اگر با وجود بیش از چهارصد میلیون شیعه در عصر حاضر، قیامی رخ نمی‌دهد و ظهوری واقع نمی‌شود، دال بر ضعف شیعیان و پیروان آن حضرت است. چنان چه ضعف یاران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، در همه‌ی مواقع و از جمله جنگ صفین، سبب عقب نشینی و بلاهای مترتب بر آن گردید. لذا ایشان، ضمن ابراز محبت و دعا برای شیعیانشان، عملکرد خود آنها (به ویژه در وحدت) را عامل اصلی برای تحقق ظهور بیان می‌دارند:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ يَلْقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا تَكَرَّهُهُ وَلَا نُؤَيِّرُهُ مِنْهُمْ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»

(بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۷۷ و الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹)

ترجمه: اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. علت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آنچه از کردار آنان به ما می رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم، و تنها از خدا باید یاری خواست و او برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

WWW.X-SHOBHE.COM